

تجلی سیمای درخشان نبی اکرم حضرت محمد ﷺ در اشعار نظامی

دکتر راهب عارفی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲، تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۱۶)

چکیده

ستایش حضرت رسول اکرم ﷺ و بیان اعتبار و ارزش الهی او را پیش از آن که پیروان آن حضرت ﷺ، بیان کنند، سند قرآنی دارد و باری تعالی در جای جای کتاب عظیم الشان خود از آن حضرت ﷺ به عظمت یاد کرده است و با اشاره به این که خدا و فرشتگان او را درود و سلام می فرستند، مؤمنان را دعوت نموده است که او را به بهترین شکل بستایند (آیه شریفه ۵۶ سوره مبارکه احزاب) و خطاب «وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (آیه شریفه ۴ سوره مبارکه قلم) نهایت توقیر و تشریف الهی است بر قامت آن حضرت، حدیث قدسی معروف «لولاک لما خلقت الافلاک» دلیل بر طفیلی بودن آفرینش هستی برای وجود نازنین حضرتش می باشد، اهمیت و ضرورت پژوهش بنابراین ستایش آن حضرت و بیان کمالات او دقیقاً تبعیت از رفتاری الهی است.

این جستار بر آن است به بیان جایگاه رفیع نبی اکرم ﷺ در اشعار محمدالیاس نظامی پرداخته و از این رهگذر به عظمت مقام آن حضرت و گره گشایی از ابیات غامض نظامی در پرتو آیات و احادیث در این خصوص بپردازد.

واژگان کلیدی

محمد مصطفی ﷺ، اسوه، معراج، پیامبرمحور وحدت، انسان کامل

درآمد

همواره بخش عظیمی از دل مشغولی‌های مؤمنان مسلمان در طی تاریخ بیان ابعاد شخصیت والای حضرت رسول اکرم ﷺ بوده است که در این راستا سیره‌نویسان و نویسندگان و شاعران متعهد و بلند پایه زبان فارسی به این امر همت گماشته‌اند.

حضرت رسول اکرم ﷺ اسوه و نمونه کمال انسانی به موجب بیان صریح خدای تعالی در قرآن است که فرمود: «محمد رسول الله اسوه حسنه...» در کارگاه هستی است که خداوند کائنات را به تبع هستی او آفرید بنابر این حدیث قدسی معروف «لولاک لما خلقت الافلاک». لذا بررسی و تحلیل ابعاد گوناگون مدایح نبوی با توجه به شرایط فعلی جهانی ضروری است.

در این رابطه بررسی نعتیه‌های پرشور شاعر گرانقدر پارسی گوی گنجه (نظامی) را که در حقیقت موفق‌ترین و عاشقانه‌ترین نعتیه‌ها و معراج‌نامه‌ها را در ادب فارسی خلق کرده است، پرداخته و مشام جان تشنه‌کامان زلال حقیقت را با آن سیراب کرد، دارای اهمیت والایی است.

هدف اصلی این پژوهش بررسی و تحلیل نعتیه‌های نظامی است که به منظور آشنا ساختن نسل جوان با برترین الگوهای انسان کامل در طول تاریخ حیات بشری به ویژه در عصری که سلطه اندیشه‌های مادی‌گرایی، انسان را از درون متلاشی و ارزش‌های اخلاقی خالی نموده،

می‌باشد.

از هرچه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است
پیغام آشنا نفس روح پرور است
(حافظ)

ضرورت پرداختن به حکایت دل انگیز و شور آفرین مدایح و ارزش‌های الهی حضرت رسول اکرم ﷺ که زیر چرخ‌های تمدن لجام گسیخته له می‌شود، آن قدر روشن و مبرهن است که نیاز به ارائه مدرک و اسناد نیست. انسان امروزین در جست و جوی مدینه فاضله و انسان آرمانی خود بسیار تلاش نموده، اما در این جستجو همواره ناکام و دست خالی و سرخورده بوده است.

زودن غبار تشکیک از چهره دل‌آرا و زیبای حضرت محمد ﷺ الگوی انسان کامل و آرمانی اگر به مدد پرداخت‌های مجدد و مکرر به مدایح و نعتیه‌های آن حضرت محقق شود، امری ضروری و واجب است که باید بدان همت گماشت.

با توجه به شرایط خاص جهانی که در آن قرار داریم و دل‌نگرانی‌های انسان معاصر از نفی معنویت و سیطره مادی‌گرایی و اندیشه‌های مبتنی بر آن و سقوط ارزش‌های اخلاقی، طرح الگوی انسان برتر که ما از آن به انسان آرمانی یا انسان کامل یاد می‌کنیم، می‌تواند آسیب‌های ناشی از رویکردهای افراطی به نفی ارزش‌های انسانی را جبران نماید. به ویژه در پاسخ و تقابل جریان‌هایی که کاملاً آگاهانه و مغرضانه همتشان را در جهت ایجاد تشکیک در شخصیت

والا و الهی نبی رحمت ﷺ مصروف داشته در صدند چهره‌ای دیگرگون از آن حضرت ﷺ معرفی نمایند. این هجمه مسئولیت سنگینی را متوجه مسلمانان متعهد می‌نماید تا با بررسی ابعاد عرفانی، محبت، عشق و انسان دوستی که در سیره آن حضرت تجلی یافته است الگوی انسان کامل الهی را مطرح کنند که در تعالیم اسلامی و عرفانی از آن به حقیقت محمدی تعبیر می‌شود. حال ضرورت دارد آن اصل حقیقی را با نگاهی حقیقت بین از غبار شبهات زدوده و چهره آسمانی و الهی او را معرفی نماییم. برای رسیدن به این هدف در تاریخ باشکوه ادب فارسی چهره شاخص، یعنی نظامی که نهایت عشق و ادب و خاکساری را تقدیم آستان قدسی آن حضرت نموده است، بررسی و تحلیل نعتیه‌های نظامی، حداقل تلاش و گامی است که می‌توان در این آشفته بازار سیطره مادیّت بر جهان معاصر برداشت.

در تحقیق پیش رو به بررسی ابعاد مختلف شخصیت حضرت رسول اکرم ﷺ، ازلیت نور محمدی ﷺ در عرفان ابن عربی، اشاره به شأن و شرف حضرت رسول اکرم ﷺ و اشاره به معجزات و فضایل نبی اکرم ﷺ پرداخته شده است.

نام‌ها و کنیه و القاب و نسب حضرت رسول اکرم ﷺ

نام آن حضرت، محمد ﷺ بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. کمال گوهر بنی

هاشم از قبیله‌ی قریش است.^۱ مؤلفان کتاب‌های سیره و تاریخ، نسب قبیله‌ی قریش را به «فهر بن مالک» یا «نضر بن کنانه» می‌رسانند و فرزندان «فهر» یا «نضر» را قریشی می‌خوانند! کنیه‌ی آن حضرت ابوالقاسم و لقب برگزیده‌ی حق تعالی مصطفی و رسول الله ﷺ است. مؤلف دلایل النبوه در روایتی برای حضرت رسول اکرم ﷺ در قرآن پنج نام ذکر کرده است که عبارتند از: محمد، احمد، عبدالله، طه، یس.^۲

این نام‌ها افزون بر نام‌ها و صفت‌هایی است که در قرآن کریم در حق حضرت رسول اکرم ﷺ آمده است که برخی دانشمندان آن‌ها را نیز در شمار اسامی حضرت رسول اکرم ﷺ یاد کرده‌اند.^۳ در کتاب‌های حدیث و تفاسیر قرآن کریم و برخی تحقیقات عالمان دین برای نبی اکرم ﷺ نام‌ها و صفات مختلف یاد شده است؛ از جمله صاحب مسند حدیثی نقل کرده است که:

سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: انا محمد و احمد و الحاشر والاحی و الخاتم والعاقب.^۴ مفصل‌تر چنین نقل کرده است: که رسول خدا ﷺ فرمود: اِنَّ لِي عِنْدَ رَبِّي عَشْرَةَ اسْمَاءَ: انا محمد و انا احمد و انا الماهي الذي يمحو الله بي الكفر و انا العاقب

۱- دلائل النبوت تالیف ابوبکر احمد بن حسین بیهقی: ترجمه محمود مهدوی دامغانی ج ۱ ص ۱۱۳ و آیات سوره فتح ۲۹/۴۸، صف ۶/۶۱، جن ۱۹/۷۲، طه ۲۰/۱، یس ۳۶/۳۱
 ۲- نام و صفات دیگری که برای پیامبر اسلام در قرآن کریم آمده است عبارتند از: «حضرت رسول اکرم»، نبی، امی، شاهد، مبشر، نذیر، داعی الی الله، سراج منیر، رؤف، رحیم، مذكر، رحمت، نعمت، هادی و عبد- دلائل النبوه ج ۱ ص ۱۱۱
 ۳- مسند امام احمد حنبل. ج ۵ ص ۳۷ و دلائل النبوه ج ۱ ص ۱۱۰
 ۴- احیاء علوم الدین. ابو جامد محمد بن محمد غزالی، دارالمعرفه. ج ۲ ص ۲۸۳

الذی لیس بعبدہ احدٌ و انا الحاشر الذی یحشر العباد علی قدمی و انا رسول الرحمة و رسول التوبه و رسول الملاحم و المقفی قضیت الناس جمیعاً و انا قثم: مرا نزد پروردگارم ده نام است: من محمدم، من احمدم و من پاک کننده‌ام که حق تعالی کفر را از من پاک گرداند و من از پس در آینده‌ام که پس از من کس نیاید و من به حشر خیزنده‌ی روز محشرم که بندگان از قدم‌های من برانگیخته شوند و من حضرت رسول رحمت و رسول توبه و کارزارم و در پی آورنده‌ام که همه‌ی مردمان را در پی خود آرم و قثمم یعنی کامل و جامع هستم^۱.

نظامی به نام و نسب و کنیه و القاب حضرت رسول اکرم ﷺ به گونه‌ای زیبا با تصویرسازی‌های دلنشین اشارات زیبایی کرده است و چنین گفته:

ای کنیت و نام تو مؤید

بوالقاسم و آنکه محمد
(لیلی و مجنون: ۲۰)

و در مخزن الاسرار می‌گوید:
تخته اول که الف نقش بست

بر در محجوبه احمد نشست
(مخزن الاسرار بیت: ۱)

احمد مرسل که خرد خاک اوست

هر دو جهان بسته فتراک اوست
(مخزن الاسرار نعت اول: ۱)

ای مدنی برقع و مکی نقاب

سایه نشین چند بود آفتاب
(نعت دوم مخزن الاسرار)

از لیت نور محمدی ﷺ:

بر پایه آرای مکتب عرفانی وحدت وجود نخست چیزی که از فیض مقدس موجودیت پیدا کرد روح مقدس حضرت رسول اکرم ﷺ است که اکمل موجودات است.^۲ این اکمل بودن، وجود مقدس مصطفی ﷺ را شرفی خاص می‌بخشد و خاتمیت رسالت به آن حضرت او را ابدی می‌گرداند و مقامی دیگر بر شأن مصطفی می‌افزاید و این گونه است که نظامی در مخزن الاسرار نخستین حرفی که قلم مشیت پروردگار پیش از پیدایش جهان، بر این تخته نقش بست، «الف» بود که حرف نخستین کلمه‌ی تامه‌ی «احمد» است. که پیغمبر فرمود: نحن الکلمات التامات نحن الکلمات العالیات^۳

«تخته اول که «الف» نقش بست

بر در محجوبه «احمد» نشست
(بیت ۱۱۸)

قلم، رمز خلق و امر، و لوح، نشانه آفرینش و نخستین فعل و آفریده حضرت حق است «جل جلاله- وَعَلَّتْ کَلِمَتُهُ: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ»، «القلم» یا «اللَّوْحُ». و نخستین نقشی که بر این لوح ثابت نشسته است، حرف «الف» و کلمه مقدس «احمد» است که یکی از نام‌های حضرت رسول

۲. شرح فصول الحکم، تاج الدین خوارزمی ص ۱۳۹
۳. شرح مخزن السرار نظامی، دکتر مهدی ماحوزی ص ۸۹

۱. احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، ج ۴ ص ۱۰۷۷

اکرم ﷺ است. این نام در پس دایره‌ای از نور و عقل پنهان بود. محجوبه، یعنی مستور و پنهان شدن در پس پرده، که صفت است برای کلمه «احمد». و به مضمون حدیث شریف: «كنتُ اول النبیین فی الخلق و آخرهم فی البعث^۱: اول در رتبت و آخر در نوبت وجود مقدس «احمد» ﷺ است که هدف آفرینش است: «لولاک لما خلقتُ الافلاک».

همچو «الف» راست بر عهد و وفا

اول و آخر شده بر انبیا

(بیت ۱۲۸)

پیامبر اکرم ﷺ محور و دایره هستی است و دایره هستی را روشنی و استوارتر از این مرکز، نقطه‌ای نیست.

نقطه روشن تر پرکار «کن»

نکته پرگارترین سخن

(بیت ۱۲۹)

که اشاره آشکار به آیه شریفه ۸۲ سوره مبارکه یس است که می‌فرماید: «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» چون آفریننده هستی، آفرینش جهان اراده کرد، آن را چون دایره و پرکاری برآورده که محمد ﷺ مرکز آن دایره است و آن پرگار، بر گرد این مرکز ثابت و لایغیر» که چون قطب می‌نماید-در دوران است.

بر همه سرخیل و سر خیر بود

قطب گرانسنگ سبک سیر بود

(بیت ۱۳۷)

به موجب حدیث «اول ما خلق الله نوری»^۲ خورشید آسمان چهارم از نور محمدی ﷺ روشنی گرفته است. این خورشید در مقایسه با شب معراج پیامبر اکرم ﷺ و درخشندگی بی‌همتای آن شب-که چون روز می‌نمود-نیم هلالی بیش نبود (کنایه از ضعف و انکسار خورشید در برابر شب معراج) است که در بیت زیر به آن اشاره رفته است:

چشمه خورشید که محتاج اوست

نیم هلال از شب معراج اوست

(بیت ۱۳۸)

نظامی در اثر دیگرش خسرو و شیرین هم با زبانی دیگر به تصویرسازی جدیدی دست زده و این گونه از لیت و حقیقت محمدیه ﷺ را بیان کرده است:

چراغ افروز اهل بینش

طراز کارگاه آفرینش

(بیت ۲)

ریاحین بخش باغ صبحگاهی

کلید مخزن گنج الهی

در منظومه لیلی و مجنون در نعت حضرت

رسول اکرم ﷺ می‌گوید:

نوباوه باغ اولین صلب

لشکرکش عهد آخرین تلب

یعنی: نوباوه باغ اولین صلب ایجاد «اول ما

خلق الله» و لشکرکش عهد آخرین گروه بشر و

پیغمبر آخر زمان. تلب به ضم اول فارسی و معنی

۲. شرح مخزن الاسرار دکتر ماحوزی ص ۸۹

۱. شرح مخزن اسرار نظامی، دکتر مهدی ماحوزی ص ۸۹

گروه و جمعیت و طلب به ظاهر معرب آن است.^۱
 نظامی در منظومه هفت پیکر خود دوباره این
 مضمون را چنین به تصویر کشیده است:
 نقطه خط اولین پرگار

خاتم آخر آفرینش کار
 (بیت ۱)

نوبر باغ هفت چرخ کهن
 دره التاج عقل و تاج سخن
 (بیت ۴)

ز آفرین بود نور بیش او
 کافرین ها بر آفرینش او
 (بیت ۸)

در اقبال نامه یا خرد نامه چنین داد سخن داده
 و بر حدیث شریف «لاک لما خلقت الافلاک»
 تأکید می کند:
 تنش محرم تخت افلاک بود

سرش صاحب تاج لولاک بود
 میبیدی در کشف الاسرار این مطلب را به گونه
 ای دیگر بیان کرده است: «مراد اصلی از حکم
 الهی بر وفق علم ازلی ابداع حالت و اظهار جلالت
 آن مهتر بود، اول جوهری که از امر «کن» خلعت
 یافت و آفتاب لطف حق بر او تافت، جان پاک آن
 مهتر بود، هنوز نه عرش و نه فرش و نه زحمت
 شب و نه رحمت روز که صنع الهی مر او را از
 مستودع علم ازل به مستقر مجد ابد آورد».^۲

در تفسیر سوره آدایی آمده است که از صادق آل

۱. لیلی و مجنون نظامی، شرح وحید دستگردی ص ۵۸۱ (خمسه نظامی)

۲. کشف الاسرار و عدة الابراج ج ۹ ص ۳۷۵

محمد ﷺ روایت شده است که: «پیش از آن
 که خدای تعالی این جهان را بیافرید به صد هزار
 و چهل هزار سال، نور مصطفی را بیافرید...»^۳

حضرت محمد ﷺ مراد آفرینش

نظامی پیامبر اکرم ﷺ را هدف خلقت و
 مقصود کارگاه هستی می داند و هر دو جهان
 را مطیع و پیرو شریعت او می داند و در مخزن
 الاسرار می گوید:

احمد مرسل که خرد خاک اوست
 هر دو جهان بسته فتراک اوست
 این پیامبر خاتم، همان «احمد» ﷺ، «مرسل»
 است که خرد، مسخر اراده و مطیع و فرمانبردار
 اوست. اوست که صاحب کتاب قرآن و پایان بخش
 وحی است و کُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، حکم به العقل». پس عقل، تابع شریعت است. هر دو جهان (جهان
 خاکی و افلاکی و جهان باز پسین)، فرمانبردار او و
 مطیع اوامر اوست که «لولاک لما خلقت افلاک: اگر
 تو نبودی آسمان ها را نمی آفریدم». (حدیث قدسی)
 همین طور نظامی در مخزن الاسرار پیامبر
 اکرم ﷺ را هدف و نقطه و محور مرکز هستی
 معرفی می کند و می گوید:
 نقطه روشتر پرگار «کُن»

نکته پرکارترین سخن
 (بیت ۱۲۹)

که پیامبر اکرم ﷺ مرکز و قلب فلک است که
 ثابت است. و وجود مقدس او، مرکز نزول دقیق ترین
 و نغزترین سخن وحی یعنی قرآن کریم است و

۳. تفسیر سوره آدایی ص ۴۵۹

رسول خدا ﷺ مختار حق تعالی و منت او بر مخلوقات

نظامی، پیامبر اسلام را به مصداق حدیث شریف: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدُمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» یعنی «من پیامبر بودم و حال آن که خمیره آدم از آب و گل در حال سرشته شدن بود». مختار حق تعالی دانسته است. خداوند تعالی به حکمت بالغه خود

رایت حاکمیت پیامبر را از رتبت به نوبت و از استعداد به فعلیت پیش برد و انگشتری خاتمیت را بدو اختصاص داد: «ما كان محمدٌ ﷺ أباً

احدٍ من رجالكم و لكن رسول الله ﷺ و خاتم النبیین»... محمد ﷺ پدر یکی از مردان شما نیست، لیکن پیامبر و آخرین پیامبران است. «كُنْتُ نَبِيًّا» چو علم پیش برد

ختم نبوت به محمد ﷺ سپرد

باز نظامی در مخزن الاسرار بر خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ تأکید می‌کند و می‌گوید:

مه که نگین دان زبر جد شده است

خاتم او مهر نبوت شده است

گوش جهان حلقه کش میم اوست
خود دو جهان، حلقه تسلیم اوست

حرف «میم» به منزله کمر بند عالم و مرکز دایره آفرینش است و گوش جهان و جهانیان، پذیرای حلقه میم نام مقدس «احمد» ﷺ است و چنین زیور گران‌بهایی بر گوش دو جهان، اشارتی است بدین حقیقت که همه کائنات سر در خط فرمان او نهاده و زبان تسیح بر گشاده اند. نیز در مخزن الاسرار نظامی، پیامبر را منبع

اوست که جوهره جان و خرد-یعنی سخن-است. نظامی در منظومه لیلی و مجنون هم مقصود جهان و سرچشمه آب زندگانی و خلاصه معانی را حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌داند و می‌گوید: صاحب طرف ولایت جود

مقصود جهان مقصود

(بیت ۲۳)

سرچوش خلاصه معانی

سرچشمه آب زندگانی

(بیت ۲۴)

نیز در همین منظومه پیامبر اکرم ﷺ را سرخیل و مقصود را عالم دانسته و همه عالم طفیلی وجود او می‌داند و پیامبر اکرم ﷺ را سلطان سریر کائنات و شاهنشاه کشور حیات قلمداد می‌کند:

سرخیل تویی و جمله خیلند

مقصود تویی همه طفیلند

(بیت ۳۲)

سلطان سریر کایناتی

شاهنشاه کشور حیاتی

(بیت ۳۳)

در منظومه هفت پیکر، نظامی حضرت رسول اکرم ﷺ را مقصود عالم آفرینش و همه هستی را طفیل او تلقی کرده و رسالتش را محمود و پسندیده می‌داند:

همه هستی طفیل و او مقصود

او محمد، رسالتش محمود

(بیت ۷)

فیاض رحمت و مهر الهی می‌داند و می‌گوید:
نقطه گر خانه رحمت تویی

خانه بر نقطه زحمت تویی

وجود فیاض تو مرکز دایره رحمت و مهر و بخشش الهی است و تنها تویی که نقطه زاء زحمت را زایل ساخته، آن واژه را به رحمت بدل ساخته‌ای: و ما رسلناک الرحمۃ للعالمین: ما تو را نفرستادیم مگر رحمت و مهربانی مرجهانیان را».

رحمت، از صفات ذات است و آن رسانیدن خیر و زایل ساختن شر است. پس رحمت جز خدای تعالی را نباشد. رحمت وجوبیه، رحمتی است که به پرهیزگاران و نیکوکاران وعده داده شده است که: «ان رحمۃ الله قریب من المحسنین»^۱ از این رو رحمان را از اسماء حسنی دانسته‌اند که ویژه خداست و غالباً صفت حق تعالی است. پیغمبر اکرم را از این رو «رحمۃ للعالمین»، خوانده‌اند که خداوند او را وسیله رحمت خویش بر جهانیان قرار داده است.^۲

انبیا در برابر نور محمدی ﷺ

در عرفان ابن عربی مقام رسول الله ﷺ چنان شامخ و دست نیافتنی است که هیچ احدی حتی انبیا و رسل، توانایی مشاهده‌ی حق و مراتبش را ندارند مگر از مشکات حضرت رسول اکرم ﷺ خاتم^۳ و شارح توضیح داده است که تدقیق و تحقیق مرام در این مقام آن است که انبیا

۱- سوره‌ی مبارکه اعراف ۷/۵۶

۲- شرح مخزن الاسرار نظامی دکتر ماجوزی ص ۱۳۴

۳- ولایراه احد من النبیا والرسل الامن مشکاة الحضرت رسول اکرم ﷺ الخاتم. شرح فصول الحکم خوارزمی. ص ۱۲۹

مظاهر امهات اسماء حق‌اند و این امهات داخل در حیطه‌ی اسم اعظم جامع است که مظهر او حقیقت محمدیه است.^۴ بنابراین حضرت آدم و غیر او دست پرورده نور محمدی ﷺ هستند و آن گاه که رسول خدا ﷺ به مقام نبوت فیاض شده بود آدم میان آب و گل بود که فرمود: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و طین»^۵.

نظامی با تصویر پردازی‌های بسیاری در خمسه خود همه عالم هستی و انبیا و برگزیدگان و خاصان را تجلی نور محمدی ﷺ و طفیل وجود آن حضرت می‌داند و در مخزن الاسرار در ابیات بسیاری چنین می‌سراید:

ای گهر تاج فرستادگان

تاج ده گوهر آزادگان

هر چه ز بیگانه و خیل تواند

جمله در این خانه طفیل تواند

آدم و نوحی، نه، به از هر دوی

مرسله یک گره از هر دوی

ای رسول خدا ﷺ! تو همان آدم و همان نوح

هستی! نه، در این حکم خطا کردم. تو از آن

دو پیامبر بسی برتری، گره از کار فرو بسته آنان

را تو بر گشودی. به برکت وجود تو، توبه آدم

پذیرفته آمد و نوح از خطر طوفان رست.

(در این بیت صنعت «تشبیه تفضیل» به کار

رفته است. در این صنعت نخست تشبیهی آورده

می‌شود، سپس مشبه را بر مشبه به برتری نهند.)

مرسله: به صیغه فاعلی یعنی گشاینده و به

۴- شرح فصول الحکم خوارزمی ص ۱۲۹

۵- کشف الاسرار و عدة الابرار میبیدی ج ۱ ص ۱۱۴

صیغه مفعولی یعنی گردنبند. به معنی اخیر گردنبندی را گویند که دو رشته دارد و آن دو را با یک گره به هم پیوندند. یعنی تو وسیله ارتباط و جهت جامع آن دو پیامبری. آدم از آن دانه که شد هیضه دار

تو به شدش گلشکر خوشگوار

حضرت آدم (ع) در بهشت گندم خورد. چون گندم خوردنش تمرد از حق بود، این غذا او را بیمار و هیضه دار و گرفتار بیماری معده و قلب کرد ناچار توبه نمود و از سر اخلاص نادم شد. این توبه او را چون گلشکر که برای درمان ناراحتی معده و قلب تجویز می‌شود گوارا و سودمندگشت. (هیضه: دل بهم خوردگی شدید در اثر سوء تغذیه. گلشکر» ترکیبی است که نوع عسلی آن را گل انگبین و نوع شکری آن را گلشکر نامند و ناراحتی‌های گوارش و قلب را بکار آید.)

توبه دل در چمنش بوی تست

گلشکرش خاک سر کوی تست

دل ز تو چون گلشکر توبه خورد

گلشکر از گلشکری توبه کرد

توبه حقیقی و ندامت قلبی حضرت آدم در چمنزار وجود او، به پشتگرمی استشمام رایحه نبوت تو بود که در سرشت وی مخمر بود، چه می‌دانست که تو به عنوان فرزند او خاتم نبوت و مقرب‌ترین رسول الهی نزد پروردگار خواهی بود و به پایمردی تو، توبه اش حسن قبول خواهد یافت. از این رو توبه‌ی آدم، گلشکری است برای درمان بیماری عصیان او که: «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ

فَعَوَى^۱ (۱۸): آدم، پروردگار خویش را نافرمانی کرد، پس زیانکار شد». (گلشکر ترکیبی است از گل سرخ و شکر یا عسل. گلشکر توبه: اضافه‌ی تشبیهی است.)

معنی بیت: خاک کوی تو گلشکر اوست، چه در

گل هستی او، بویی از خاک تو مخمر شده است.

چون دل و ضمیر آدم برای رستن از بیماری گناه خویش گلشکر تو را برگزید، گلشکر از تأثیر و درمان بخشی توبه کرد، چه توبه را کارسازتر و شفابخش‌تر یافت»

گوی قبولی ز ازل ساختند

در صف میدان دل انداختند

گوی مقبولیت و محبوبیت و پسند خاطر دوست شدن از زمان بی‌آغاز ساخته شده و سپس در میدان دل پیامبر رها گردیده است که:

العبودية جوهرة كنهه الربوبية: بندگی پروردگار،

حقیقت و سر مکتوبی است که سرچشمه آن

خداوندگاری و پروردگاری است. «ربودن این

گوی قبولی در این میدان کار پیامبر اکرم ﷺ

است. که در حقیقت گوی قبولی را ربوده و منشأ

خلقت جهان و هستی شده براساس حدیث شریف:

«اول خلق الله نوری.»

آدم نو زخمه درآمد ز پیش

تا برد آن گوی به چوگان خویش

بار گیش، چون عقب خوسه رفت

گوی فرو ماند و فراگوشه رفت

حضرت آدم (ع) که نو زخمه و تازه کار بود در

۱. سوره‌ی مبارکه طه ۲۱/۲۰

فنّ چوگان بازی دستی نداشت پیش از همه انبیا برای ربودن گوی مقبولیت پروردگار به چوگان تسلیم به میدان تاخت لیکن نفس سرکش، او را که رهواری نیاموخته و فرهیختگی نیافته بود. متوجه خوشه گندم ساخته، گوی محبوبیت را فرو نهاد و از میدان مسابقه فاصله گرفت.

(زخمه: آلتی است خُرد از فلز که ساز بدان نواخته می‌شود. نوزخمه: کم تجربه و تازه کار در چوگان بازی و موسیقی. // بارگی: اسب در این جا کنایه از نفس آدمی است. خوشه: خوشه گندم // فروماند: فرو گذاشت و رها کرد // فرا گوشه رفت: به گوشه میدان مسابقه رفت.)
نوح که لب تشنه به این خوان رسید

چشمه طلب کرد و به طوفان رسید

حضرت نوح (ع) که با شیفگی و آرزومندی تمام برای ربودن گوی مقبولیت بدین میدان (مسابقه) رسید، چشمه را گوی قبول پنداشت و سخت در جستجوی آن بود، لیکن فوران چشمه موجب طوفان گشت، به ویژه آن که قوم خود را در اثر نافرمانی نفرین کرد و از خداوند خواست که عذاب بر آن‌ها فرو ریزد. (اشاره به آیات شریفه ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره نوح و آیات شریفه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ سوره هود دارد)

در تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار جلد ۴ صفحه ۳۸۶ آمده است: قوم مر او را گفتند: «پس از آن که پیامبر بودی درودگر گشتی؟ مقصود از (فارالتنور)، تنوری بود از سنگ ساخت در خانه نوح که اهل وی در آن نان می‌پخت ربُّ العزّة

بر جوشیدن آب از آن تنور تافته به وقت نان پختن، علامتی ساخت نزول عذاب را. می‌گویند روز شنبه بود که زن نوح «رحما» نام وی-آن تنور، تافته بود تا نان پزد، ناگاه آب برآمد و نوح را خبر کرد. نوح در کشتی نشست با اصحاب وی». مه‌هد ابراهیم چون رای اوفتاد

نیمه ره آمد، دو سه جای اوفتاد

چون ابراهیم ز برای ربودن گوی مقبولیت به میدان مسابقه رسید، تخت روانش در سه موضع از اسب به زمین خورد. کنایه از این که سه بار گرفتار لغزش شد و هر قدر به طنز، خلاف حقیقت گفت:
۱- «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»
گفتند: این تو کردی به خداوندان ما ای ابراهیم؟ گفت: این بزرگ ایشان کرد. آنک پیرسید از ایشان اگر سخن گویند.

۲- فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۲

۳- فَظَنَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ۳: آن گاه ابراهیم تدبیری اندیشید و به ستارگان آسمان نظر دوخت و مر قوم خویش را گفت: من بیمارم و نتوانم آمدن مر جشن شما را.

در حدیث آمده است که: ثلاث کذبات کُنَّ من

۱. سوره مبارکه انبیا آیات شریفه ۶۲ و ۶۳

۲. سوره مبارکه انعام آیات شریفه ۷۶، ۷۷ و ۷۸

۳. سوره مبارکه صافات آیات شریفه ۸۸ و ۸۹/۷۷

ابراهیم: سه نار است از ابراهیم سر زده. یکی آن که گفت (من بت‌ها را نشکستم) بزرگ بت شما آن را شکست. و حال آن که خود ابراهیم اصنام را در شکست. دو دیگر آن که (بت پرستان) چون او را برای جشن عید دعوت کردند نگاهی به آسمان و ستارگان کرد و گفت بیمارم و نه چنان بود. سه دیگر آن که چون از ترس پادشاه ستمگر، زن خویش را در صندوقی پنهان کرده بود، شحنة دریافت و آن‌ها را نزد پادشاه برد و ساره زن خویش را به عنوان خواهر خود معرفی کرد و نه چنان بود. از این رو ابراهیم را گوی قبول از دست بشد. (مهد: تخت روان/و رای افتادن: تصمیم گرفتن.)

چون دل داود، نفس تنگ داشت

در خور این دهر کم آهنگ داشت

حضرت داود برای ربودن این گوی پیش تاخت، لیکن، آزمندی و ناخواستن داری وی در برابر زن «آوریا» که فرماندهی لشکر وی بود و «بت شیع» نام داشت و نکاح وی و نتیجتاً قتل «آوریا» نتوانست بر مطلوب دست یابد. عشق مفرط حضرت داود به آن زن و کم حوصلگی وی به تنگی نفس تشبیه شده است^۱. و هم چنان که تنگ نفسان را توفیقی در چوگان بازی و اسب تازی نیست، او نیز در این مسابقه ناکام ماند.

داشت سلیمان، ادب خود نگاه

مملکت آلوده نجست این کلاه

سلیمان نبی-پسر داود، پادشاه و پیامبر بنی

۱. این موضوع از اسرائیلیات است و حقیقت ندارد، در شأن انبیاء الهی نیست که اسیر نفس شیطانی باشند. (نویسنده مقاله)

اسرائیل-چون شیفته‌ی کشورداری و سلطنت بود، پاس ادب راه، آن گوی مقبولیت واگذاشت، چه می‌دانست که شیفته‌ی موهبت کشورداری لغزشی است که چنان فرصتی را به او نخواهند داد. (مراد از این کلاه: کنایتی است از گوی مقبولیت. مملکت آلوده: گرفتار کار کشورداری) در مورد شیفته‌ی سلیمان به قدرت و احتشام، قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿۱﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۲: ما سلیمان را سخت بیازموزیدیم و کالبدی بی‌جان بر تخت وی افکندیم و باز به درگاه خدا توبه کرد و پوزش خواست. گفت: خداوند گارا مرا ببخشای و مرا حشمت و پادشاهی ده که از این پس من هیچ کس را چون من این شایستگی و کفایت نباشد. تو بخشنده‌ای، هستی بزرگوار که هرگز عوض از کسی نخواهی.»

قرآن کریم، حضرت سلیمان پسر داود را «نعم العبد» یعنی بنده‌ی حق شناس و فرزند صالح خوانده است، چه بسیار با خدا-از سر اخلاص-راز و نیاز می‌کرد.

یوسف از آن چاه، عیانی ندید

جز رسن و دلو، نشانی ندید

حضرت یوسف (ع) «فرزند حضرت یعقوب و راحیل» نیز از گوی مقبولیت و دل مورد پسند، چیزی بر او آشکار نشد، جز دلو و رسنی که توسط

کاروانیان و گذریان به درون چاه رها شد و یوسف بدان وسیله از چاه برآمد و از کید برادران رست و

۲. سوره‌ی مبارکه ص آیات شریفه ۲۴ و ۲۸/۳۵

پس از تحمل سختی بسیار و به زندان درافتادن، به مقام عزیزی مصر نائل آمد.

این که یوسف را گوی مقبولیت حاصل نیامد، سبب آن بود که روزی در آیینہ نگریست. نظری به خود کرد. جمال خود بر کمال دید. گفت اگر من غلامی بودمی، بهای من خود چند بودی و چه کسی را طاقت پرداخت آن بها بودی؟ ربِّ العالمین این غفلت را از وی درنگذشت تا عقوبت آن نظر که به خود کرد، بچشید، او را غلامی ساختند و بیست درم بهای وی دادند. پیر طریقت گفت: خود را مبینید که خودبینی را روی نیست. خود را نیارایید، که خودآرایی را رای نیست. خود را مپسندید، که خود پسندی را شرط نیست. خود را مباح، تا حق ترا بود.

لغزش دیگر یوسف آن بود که به غیر خدا یاری جست تا از زندان برهد. یوسف خود زندان اختیار کرد و گفت: «ربِّ السجن احب الی مما یدعوننی الیه... یعنی زندان را دوست تر دارم از آن چه مرا بخوانند بدان». روایت شده است که جبرئیل در زندان شد. چون یوسف او را بدید بشناخت و گفت چرا ترا در میان گنهکاران می نگریم؟ جبرئیل پاسخ گفت: «ربِّ العالمین سلام بر تو می خواند و می گوید آیا از من شرم نکردی که به غیر من پناه بردی؟!...»

خضر عنان زین سفر خشک تاخت

دامن خودتر شده‌ی چشمه یافت

حضرت خضر که به سبب بهره مندی از آب حیات، عمر جاودان یافته بود از شرکت در این

مسابقه و ربودن گوی قبول، عنان بر تافت و روی بگردانید و چون بدین آب دامن تر کرده بود، عنان تاختن در این میدان را بی نتیجه یافت، چه با دامن تر نمی توان به چابکی گوی از میدان ربود. خضر یکی از پیامبران است که خداوند، موسی را به تعلّم نزد او فرستاد. موسی بر کرده‌های او انکار آورد و خضر، حکمت اعمال خویش بدو نمود و از او جدایی جست. خضر تا حشر زنده است و مسافران خشکی را یاری دهد، چنان که الیاس، مسافران دریا را، معروف است که اسکندر ذوالقرنین قصد این آب کرد و توفیق نیافت، لکن خضر بر آن دست یافت. خضر رای زن (مشاور) اسکندر بود. اسکندر در ظلمات گم شد. خضر راه از آن گفتند که خضر راهنمای اسکندر بود و عمر خضر یعنی عمری که مرگ ندارد. بعضی، خضر را نبی و برخی ولی خوانند.

صوفیه خضر را مفید بسط و گشایش و الیاس را مفید قبض و گرفتگی دانسته‌اند.

سفر خشک: سفر بی فایده. // دامن تر: دامن آلوده. // چشمه: چشمه آب حیات موسی از این جام، تهی دید دست

شیشه به گه پایه «آرنی» شکست

حضرت موسی نیز از نوشیدن باده از جام قبول محروم ماند، چه شیشه یا جام امید او در کوهپایه‌ی تور سینا بشکست.

درخواست او از خداوند این بود که خود را به وی (موسی) نشان دهد و خداوند پاسخ گفت:

«لن ترانی: هرگز مرا نخواهی دید» و نیز این بیت اشارتی بدین داستان دارد که هنگام مناجات، موسی از خداوند پرسید که، «ترا خواب هست؟» جواب آمد که دو شیشه بر دست گیر و بایست. پس خواب را بر وی چیره ساخت. شیشه‌ها از دست موسی فرو افتاد و بشکست و جواب خود را دریافت کرد.

این بیت اشارتی به این آیه شریفه دارد:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ!»^۱ چون موسی ز به وعده گاه ما رسید (چهل شب) و خداوند با او سخن گفتن آغاز کرد، خدای خویش را گفت خود را به من بنمایان تا نیک در تو بنگرم. خدای گفت هرگز مرا نخواهی نگرست. با این همه به کوه بنگر، هر گاه بر جای خود ماند به آرامش، تو نیز به زودی مرا خواهی دید. همین که نور الهی یا آتش غیرت او بر کوه تابید کوه فرو ریخت و موسی از این رویداد، درافتاد به بی‌هوشی. چون به هوش آمد گفت: پروردگارا از این هر پنداری منزهی. باز گشتم به سوی تو و در شمار نخستین ایمان آورندگانم برشمار» که: «لَا تُدْرِكُهُ الْإِبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْإِبْصَارَ». خدای را در دنیا شاید ندید بلکه در عقبی توان دید.

عزم مسیحانه به این دانه بود

کوز درون تهمتی خانه بود

حضرت عیسی مسیح بن مریم نیز هرگز آهنگ

برچیدن این دانه نکرد و به ربودن گوی قبول

۱. سوره‌ی مبارکه اعراف ۷/۱۴۲

برنخاست، چه بر او تهمت فرزند خدا بستند و مادرش مریم را بهتانی عظیم نام نهادند.

هم تو ملک، طرح در انداختی

سایه بر این کار بر انداختی

مهر شد این نامه به عنوان تو

ختم شد این خطبه، به دوران تو

چون نوبت به تو-پیامبر اکرم ﷺ- رسید طرح نوی در انداختی و با ترک ماسوی الله، سایه چوگان همت بر گوی قبول انداختی و با ربودن آن از میدان دل پیامبران، نامه‌ی مقبولیت و محبوبیت تام و تمام الهی به نام تو پایان یافت و مهر قبول خورد و خطبه نبوت پایدار به نام تو خوانده شد یعنی با نبوت تو پیامبری پایان یافت. تمام جهان وجود، میدان تو است و عدم را نیز فرمان هست و نیست از آن تو است.

ربودن گوی قبول به وجود مقدس او اختصاص

یافت، ناظر به پرسشی است که پیغمبر اکرم ﷺ

از خداوند می‌کند-آن هم به درخواست خداوند:

مصطفی گفت: قال لی الجبار جل جلاله: سل

یا محمد: فقلت: شب قرب و کرامت، شب زلف

(تقرب) و الفت که ما را به معراج بردند. چون به

حضرت عزت تو رسیدم، از جبروت تو ندا آمد

که‌ای محمد، بگو تا نیوشم، بخواه تا بخشم.

چون این خطاب کرامت و نواخت بی‌نهایت به

من رسید، زبان من به میدان سعادت تاختن

آورد، دل من فر سیادت یافت، سر وجود من عز

زیادت دید. به حضرتش بستاخ (گستاخ) شدم.

انس سلوت (خرسندی و فراموش کردن غم) و

خُلْتُ (دوستی) دادی. با موسی بی‌واسطه سخن گفتم. ادریس را به مکان عالی رسانیدی. داود را مُلکِ عظیمِ دادی و زَلْتُ وی بیامرزیدی. سلیمان را مُلکی دادی که پس از وی کس را سزای آن ندادی. عیسی را در شکم مادر، تورات و انجیل در آموختی و مرده، زنده کردن بر دست وی آسان کردی». چون مصطفی سخن به پایان برد، از درگاه عزت خطاب آمد: یا محمد اگر ابراهیم را خُلْتُ دادم ترا محبت دادم. اگر او را خلیل خواندم، تو را حبیب خواندم و اگر با موسی بی‌واسطه سخن گفتم، حجاب در میان بود، سخن شنید و گوینده ندید و با تو سخن گفتم بی‌واسطه و بی‌حجاب، سخن شنیدی و گوینده دیدی. و اگر ادریس را به آسمان رسانیدم، تو را به آسمان‌ها برگذاشته‌ام، به حضرت قاب قوسین، به منزل «ثم دنا» و به خلوت «او ادنی» رسانیدم. و اگر داود را ملک عظیم دادم و زَلْتُ وی بیامرزیدم، امت تو را مُلکِ قناعت دادم و گناهان ایشان به شفاعت تو بیامرزیدم. و اگر سلیمان را ملک و مملکت دادم، تو را «سبع مثنی» و قرآن عظیم دادم و خاتمه سوره «البقره» که به هیچ پیغامبر ندادم به تو دادم و دعا‌های تو را در آخر سوره «البقره» اجابت کردم و بیرون از این، تو را سه خصلت کرامت دادم و ترا بدین سه خصلت، بر اهل آسمان و زمین فضل نهادم:

یکی «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ*»، دیگر «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ*»، سیم «وَوَرَفَعْنَا لَكَ

ذِكْرَكَ*». سینه خالی و دل صافی تو بازگشادیم و فراخ کردیم، برای قبول آثار قدرت و استوار داشتن غیب ضمان حق و نگاهداشت علم و وحی مُنَزَّل. و بار گناهان امت که پشت تو بدان گرانبار شده و سست گشته و در غم عاصیان بی‌قرار و بی‌آرام گشته، آن بار از تو فرو نهادیم و گناهان ایشان جمله بیامرزیدیم و دل تو را سکون بخشیدیم و نام و ذکر تو و آوای تو بلند برداشتیم، که در نام خود بستیم و سَطِرِ (بهره و بخش) سطر توحید کردیم.

ای محمد، آفتاب رفعت تو بر هر که تافت، از شعاع او بهره‌ای یافت. آدم صفی به جاه و رفعت تو، منزلت صفوت یافت. ادریس به سبب تو، رتبت ریاست یافت. خلیل، به نَسَبِ تو دولت خُلْتُ یافت. موسی به مِهْرِ تو عِزَّ مکالمت یافت. عیسی به حاجبی تو تأیید و نصرت یافت.

فرمان آمد به مقربان حضرت و باشندگان خطّه فطرت که همه داغ مِهْرِ محمد مُرْسِل بر دل نهید و آتش شوق او در جان زیند و به رسالت و نبوت وی اقرار دهید. ما او را در آخر دَوْر، به فیض جود، در وجود آوریم و پیشوای جهانیان کردیم و بر تخت بخت در صدر رسالتش نشاندیم. هر که نظر وی بدو رسد، با عِزِّ و رفعت شود. هر که به وی ایمان آرد. نیک اختر شود و هر که مهر و محبت وی در دل دارد و در شریعت و سنت وی بر استقامت رود، امروز از عیب، مطهّر

است و گناهانش مُکَفِّر (بخشوده شده و کفار داده شده) است و فردا شربت او از حوض کوثر است و جای او بهشت معنبر است و خلعت او دیدار و رضای خداوند اکبر است.^۱

در مورد آیه « أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ^۲: آیا آن کس که خدای برای اسلام بدو فکر روشن و شرح صدر داد و نشانه ای است از نور پروردگارش، چنین کس با مردم کافر و تاریک دل یکسان است! » و نیز در مورد سوره مبارکه انشراح، حلیمه سعديه دایه پیامبر گوید: پیامبر دو سال داشت. جبرئیل او را وحی آورد. پیامبر شنیدن سخن جبرئیل را بر نمی تافت و به تعبیر دیگر شنیدن سخن وحی بر او گران آمد و نیز نگریستن بدو. از این رو خداوند قلب او را گستردگی بخشید. در خبر است که به امر خداوند سینه او به دلیل تنگی شکافته شد و قلب او را برون آوردند و بر شکافتند و از آن خون سیاهی بیرون کشیدند و به جای نخستینش باز بردند و اثر این عمل در کودکی پیغمبر بر سینه او دیده می شد. حلیمه در این هنگام با پیامبر بود و هنگام ظهر دو فرشته-جبرئیل و میکائیل-چون دو پرند بر او فرود آمدند و سینه او را برشکافتند و برفتند. هم چنین بود در لیلۃ الإسراء (شب معراج) قبل از صعود، پیامبر را به آب زمزم شستشو دادند.^۳

اشاره به معراج حضرت رسول اکرم ﷺ تعریف معراج

معراج در لغت به معنای نردبان و پلکان و آن چه به وسیله آن بتوان بالا رفت و در روایات اسلامی عروج حضرت رسول اکرم ﷺ به آسمانها است که یکی از معجزات پیغمبر اسلام است. که در این صعود حضرت رسول اکرم ﷺ بنا به روایات با مرکبی به سوی بیت المقدس روانه شده و از آنجا به آسمانها رفته و در همان شب به مکه بازگشته و مردم را در جریان این سفر روحانی و معنوی و جسمانی قرار داده است.

خداوند تعالی به سفر معنوی حضرت رسول اکرم ﷺ در سوره مبارکه اسراء چنین اشاره داشته است:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^۴. پاک مطلق است خداوند قادر متعال که بنده مخلص خود (حضرت محمد ﷺ) را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت الهی بخشیده بودیم سیر داد تا برخی از نشانه های قدرت آفریدگاری خویش را به او نشان دهیم. همانا خداوند آن شنوای بیناست». مفسران و سیره نویسان گفته اند که: حضرت رسول اکرم ﷺ را در یک سال پیش از هجرت به هنگام شب با مرکبی به نام براق به معراج بردند.^۵

۴. سوره مبارکه الاسراء آیه شریفه ۱- ترجمه مرحومه طاهره صفارزاده ص ۵۸۷
۵. کشف الاسرار و عدةالابرار ج ۵. ص ۲۸۲. روض الجنان و

۱. کشف الاسرار جلد ۴ ص ۳۹۵
۲. سوره مبارکه زمر آيات شریفه ۳۹/۲۱
۳. کشف الاسرار جلد ۱۰ ص ۵۳۴

نظامی معراج حضرت رسول اکرم ﷺ را با توصیفات بسیاری به نظم کشیده و در منظومه لیلی و مجنون به سفر آسمانی حضرت رسول اکرم ﷺ چنین اشاره می‌کند:

ای نقش تو معراج معانی

معراج تو نقل آسمانی

معراج: اسم آلت و به معنی عروجگاه است. یعنی ای کسی که نقش و صورت جایگاه عروج معانی و معراج تو نقل شدن از زمین به آسمان است.

از هفت خزینه در گشاده

بر چهار گهر قدم نهاده

هفت خزینه: کنایه از هفت آسمان و چهار گهر، چهار عنصر (آب و باد و خاک و آتش) است که زیر قدم نهاده و فراز فلک رفت.

هم چنین نظامی در منظومه هفت پیکر خود دلیل عروج پیامبر اکرم ﷺ را در این می‌داند که جهان گنجایش عظمت پیامبر اکرم ﷺ را نداشت و به همین علت نبی اکرم ﷺ به معراج بر فراز عرش عروج کرد:

چون نکتجید در جهان تاجش

تخت بر عرش بست معراجش

نیز در منظومه شرفنامه با اشاره به معراج حضرت رسول اکرم ﷺ چنین گفته است:

ز معراج او در شب تر کتاز

معراج گران فلک را طراز

شب از چتر معراج او سایه‌ای

وز آن نردبان آسمان پایه‌ای

شبی کاسمان مجلس افروز کرد

روح‌الجنان فی تفسیر القرآن ج ۱۲ ص ۱۲۸ و سیرت رسول الله ترجمه اسحق بن محمد همدانی ص ۳۹۰

شب از روشنی دعوی روز کرد نیز نظامی در منظومه خسرو شیرین نعلین حضرت رسول اکرم ﷺ را تاج عرش و او را صاحب سرّ معراج معرفی کرده و می‌گوید:

سریر عرش را نعلین او تاج

امین وحی و صاحب سرّ معراج

نظامی در منظومه مخزن الاسرار به تفصیل و با توصیف بیشتری به معراج حضرت رسول اکرم ﷺ پرداخته و چنین می‌سراید:

نیم شبان کان ملک نیم روز

کرد روان مشعل گیتی فروز

نه فلک از دیده عماریش کرد

زهره و مه مشعله داریش کرد

سحرگاهان که خورشید جهان هستی-پیامبر

اکرم ﷺ - بر اسب نور بر نشست و به عزم معراج، مشعل فروزان وجود خویش را متوجه جهان برین کرد، نه آسمان وجود مقدس او را بر کجاوه دیدگان بر نشانند و سیارگان زهره و ماه پیشاپیش موکب جلال او، وظیفه مشعل‌داری در پیش گرفتند.

کرد رها در حرم کائنات

هفت خط و چار صد و شش جهات

معراج او که متوجه افق اعلی و آیات بزرگ پروردگار بود، همه افلاک و حدود و جهات را به نیم نظر پیمود و آن قوالب را که در خود جهان اسباب و فضای عالم جسمانی بود، فرو گذاشت.

مراد از هفت خط و هفت فلک و مقصود از

چهار حد، شمال و جنوب و مشرق و مغرب و

هدف از شش جهت، راست و چپ، پیش و پس و فراز و فرود است.

روز شده با قدمش در وداع

ز آمدنش آمده شب در سماع

چون که خواست آهنگ معراج کند، روز را بدرود گفت، و چون خواست که مسجدالحرام را به قصد مسجدالاقصی ترک گوید، شب سر از پا نشناخته و با شور و حالی تمام موکب او را گرامی داشت.

دیده اغیارگران خواب گشت

کو سبک از خواب عنان تاب گشت

دیده ناهلان و نامحرمان را خواب گران در ربود و حال آن که حضرت رسول اکرم ﷺ سخت از خوابی نیم شبان رویگردان بود و به آسانی سر از فرمان خواب شیرین نیم شبان برتافت.

تا تن هستی دم جان می شمرد

خواجه جان، راه به تن می سپرد

معنی بیت: تا آن زمان که قالب هستی نفس زندگی بر می کشید و سوار جان را بر مرکب کون و مکان در خور بود، حضرت رسول اکرم ا، فاصله میان مسجد الحرام تا مسجدالاقصی را با گام‌های استوار خویش می پیمود.

با قفس قالب از این دامگاه

مرغ دلش رفته به آرامگاه

جسم و روح او در این معراج با تمام ویژگی خود از دامگاه جهان خاک به مقام قرب که آرامگاه روح انسان کامل است بر آمد.

مرغ، پر انداخته، یعنی ملک

خرقه در انداخته، یعنی فلک

مرغان سبک سیر جهان برین که فرشتگانند، به نشانه عجز و انکسار بال و پرفراهم آورده، در ادامه مشایعت حضرت رسول اکرم ﷺ فروغ تجلی را برتافتند. افلاک نیز به آیین صوفیان «که هنگام شور و حال خرقه از تن به در آورده، رسوم و تعینات را فرو می نهند» از شوق دیدار حضرت رسول اکرم ﷺ، بی هیچ تکلف به وجود آمده، خرقه در انداختند.

مرغ الهیش قفس پر شده

قالبش از قلب سبک تر شده

مرغ جان او که ودیعه الهی است از قفس تن بال و پر ساخته، به اعلی علین بر آمد، بدین معنی که گویی قالب تن پاک او در این معراج جسمانی و روحانی از جان لطیف تر و سبک خیز تر شده بود.^۱

گام به گام او چو تحرک نمود

میل ۱ به میلش بتبرک، ربود

هرگام که حضرت رسول اکرم ﷺ پیش می نهاد، آسمان‌ها که حجاب‌های آفرینشند، هر کدام از فرط شیفتگی بدو و نیز به نشانه فرخندگی و خجستگی، به اندازه فاصله یک میل او را به سوی خویش پرواز داده، از توقفش باز می داشتند (هر آسمان و حجابی به منظور برخورداری بیشتر از برکات وجود او، گوی سبقت از دیگری می ربود).

چون دو جهان دیده بر او داشتند

سر-ز پی سجده-فرو داشتند

۱. توضیح: قفس پر: قفس پرند، قلب: روح. میان قالب و قلب، جناس زاید است.

از آن جا که هر دو جهان ناسوت و ملکوت (خاکیان و فرشتگان) را دید امید و انتظار بدوست، ساکنان هر دو جهان در برابر پیشگاه او سر تعظیم و تسلیم فرود آوردند.

پایش از آن پایه که سر پیش داشت

مرحله بر مرحله صد پیش داشت

به هر حجاب یا آسمانی که برمی شد، جایگاه و پایگاه او صد مرحله از آن حجاب و آسمان برتر و افرون تر جلوه می کرد.^۱

رخس بلند آخورش افکند پست

غاشیه را بر کتف هر که هست

مرکب تیز پرواز او، چون بالاترین و والاترین حجاب یا آسمان رسید، بیارمید و غاشیه و زین پوش خویش بر دوش ساکنان آن حجاب افکند و از ادامه پرواز باز ایستاد (از آن جا که حضرت رسول اکرم ﷺ به تنهایی راه کوی دوست را در پیش گرفت).

بحر زمین کان شد و او گوهرش

برد سپهر از پی تاج سرش

زمین دریاگون، کانی است گوهر خیز، که گوهر یکدانه و دُر مکنون آن، وجود گرمی حضرت رسول اکرم ﷺ است. از این رو آسمانش در ربود، تا بر تارک خویشش نشاند و زینت افزای افسر خویشش سازد.

گوهر شب را به شب عنبرین

گاو فلک برد ز گاو زمین

گاو فلک- که همان برج ثور- دومین برج از بروج دوازده گانه باشد- گوهر شب چراغ وجود مقدس پیغمبر اکرم را در شب عنبرین و تاریک، از دهان گاو عنبرزای زمین (ماهی کاشالوت) ربود.^۲

در ترکیب وصفی «شب عنبرین» شاعر به این روایت نیز نظر داشته است: «ما شَمَمْتُ عنبراً قَطُّ و لا مِسْکاً و لا شیئاً اَطیبَ مِن ریح رسول الله ﷺ (از انس بن مالک): انس گفت: «هرگز هیچ رایحه مُشک و عنبری استشمام نکردم خوش تر از بوی خوش رسول الله ﷺ».^۳

او ستده پیشکش آن سفر

از سرطان تاج و ز جوزا کمر

حضرت پیغمبر اکرم را به عنوان ره آورد این سفر فرخنده، تاج از برج سرطان و کمر از برج جوزا گرفت. دیگر این سیر و سفر فرخنده را ره آوردی باید مرخاکیان راه، از این رو تاج از سرطان و کمر از جوزا گرفت و از پیشکش هر فلک تشریفی تمام یافت.^۴

خوشه، کز او سنبل تر ساخته

سنبله را بر اسد انداخته

برج سنبله، ششمین برج منطقه البروج و چون دوشیزه‌ای است که خوشه‌ای از گندم در دست

۲. توضیح: باور بر این است: این گاو زمین، همان جانور دریایی است که رنگی به تیرگی عنبر دارد و او را در دهان، گوهری فروزان است که چون برای چریدن به زمین آید، آن گوهر را از دهان یا بینی زمین نهد، تا به روشنی آن چرا کند، سپس آن گوهر را برگرفته، به دریا باز شود. گاهی نیز مردم به کمین نشسته، آن گهر را به حيله می‌ربایند.

۳. به نقل از ص ۲۷۰، تصحیح بهروز ثروتیان

۴. توضیح: جوزا، برج سوم و سرطان برج چهارم از منطقه البروج است. سرطان را ۱۳ ستاره است: ۹ ستاره به صورت تاج در درون، و ۴ ستاره در بیرون آن قرار دارد. جوزا همان ستاره دو پیکر است که- میان: کمر- او در باریکی به کمر تشبیه شده است.

۱. توضیح: در برخی از نسخه‌ها، به جای پایه «جمله» آمده است که نه از نظر لفظ بر پایه برتری دارد و نه از حیثیت معنی؛ به ویژه که جناس پای و پایه بر زیبایی لفظ افزوده است.

شکر زخمه، صفت تیر و برخورد به جا و دقیق تر است به هدف، نه به قصد و اراده. بال عطارد، در درون برج قوس قرار گرفته است. «ریختن» در این بیت به معنی انداختن و رها کردن است. معنی بیت: چون حضرت رسول اکرم ﷺ به برج قوس گام نهاد به شکرانه قدوم او تیر شکر زخمه «با هدف‌گیری از برج قوس یا کمان به سوی برج جدی که همخانه زحل است رها شد و زهر و نحوست زحل را که متوجه برج جدی است، هدف قرارداد و در نتیجه، اثر این زهر و گجستگی (ناخجستگی) را از این برج زایل ساخت.

این بیت اشارتی دارد به جریان بزغاله بریان و زهر آلود کردن دست بزغاله-که مورد علاقه پیغمبر اکرم^۱ بود، به وسیله زینب دختر حارث یهودی و زن سلام بن مشکم و خواهر مرحب خیبری.

در اخبار آمده است که این زن، پیامبرا و صحابش را به خانه خود به میهمانی خواند و حضرت ﷺ اجابت کرد چون لقمه‌ای از آن موضع در دهان نهاد، بزغاله به خواست الهی آن حضرت را از زهر آلود بودن دست خویش خبر داد. پیامبرا آن لقمه فرو برد و زهر در وجود مبارکش اثر کرد. به رحمت الهی و اراده حضرت حق آن زهر بر صورت عرق از تن عزیزش به‌آسانی بیرون شد.^۲

دارد و حضرت رسول اکرم ﷺ این موهبت (خوشه گندم خوشبوی) را به او ارزانی داشته است. برج اسد، پنجمین برج منطقه البروج و به صورت «شیر درنده است»، از این رو جرأت یافت تا خوشه گندم را نثار برج اسد نموده، او را از این نصیب محروم نسازد.

تا شب او را هر چه قدر، قدر هست

زهره شب سنج ترازو بدست

سنگ ورا کرده ترازو، سجود

ز آن که به مقدار ترازو نبود

برای این که شأن و منزلت این شب پر بار و بی‌همتا آشکار شود، ستاره میزان هفتمین برج منطقه البروج که ستاره زهره است، ترازویی شد تا مکانت و عظمت این شب را برسنجد، لیکن این ترازو، در برابر والایی و قدر و بهای این شب به سجود آمد و از تعیین ارزش آن پوزش خواست، چه سنگ عظمت و والایی شب، از سنگینی و وقار، کپه ترازو را به پایین کشانید و میزان ترازو را از اعتدال و اعتبار انداخت.

ریخته نوش از دم سیسنبری

بر دم این عقرب نیلوفری

حضرت پیامبر اکرم ﷺ، پادزهری از نفس جان بخش و سیسنبر بوی خویش بر دم زهر آگین عقرب فلک لاجوردی (هشتمین برج از منطقه البروج) فرو ریخت و آن برج را از اثر انداخت.^۱

چون زکمان، تیر شکر زخمه ریخت

زهر ز بزغاله خوائش گریخت^۲

۲. به تلخیص از احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار، تألیف برات زنجانی، ص ۱۸۰

۱. توضیح: سیسنبر، گیاهی است از نوع نعنای، که بوی تند و نافذی دارد و عقرب گزیده را بکار آید.

در نسخه مورد نظر دکتر ثروتیان، در این بیت به جای کلمه «زهر»، «زهره» آمده است. ایشان می‌نویسند: زُهره به خنیاگری و بی‌حفظی شهره است، هدف تیر قرار گرفته است و خود ایشان معتقدند که تحریف زُهره به زَهر توسط کاتبان با در نظر گرفتن کلیه مناسبات و ایهامات، بی‌دلیل نبوده است.

یوسف دلوی شده، چون آفتاب

یونس حوتی شده چون دلو آب^۳

حضرت رسول اکرم ﷺ در سفر معراج به خورشید ماند که وارد برج «دلو» شده باشد. اشارتی به حضرت یوسف که برادران بدو رشک بردند و به چاهش در افکندند و کاروانیان به وسیله دلو آب، او را از چاه بر آوردند از این رو پیغمبر اکرم ابه آفتاب و یوسف تشبیه شده است. چه رخساره منیر و درخشان حضرت یوسف در چاه تاریک و هنگام نشستن در دلو، به خورشید می‌مانست و نیز به برج دلو ماند که برج آبی است و سر در برج حوت دارد که به معنی ماهی است. این مصراع اشاراتی به حضرت یونس^۱ که چون بر دلو، در آب شناور است و برج حوت او را در می‌ریاید.

از این رو نظامی، سرّیان پیغمبر اکرم ﷺ را در سفر معراج، به سرّیان آفتاب که از همه بروج فلکی درمی‌گذرد مانند کرده و به مناسبت رسیدن قدم فرخنده او به برج حوت (دوازدهمین

۱. فرزند متی از انبیای بنی اسرائیل-قرن نهم پیش از میلاد-چون به کشتی در نشست، طوفانی موحش او را به دریا افکند، ماهی تنومندی او را بلعید و پس از ۳ روز او را به ساحل برافکند. با استفاده از حواشی برات زنجانی بر مخزن ص ۱۸۰

و آخرین برج از منطقه البروج که پایان اسفند ماه باشد) او را یونس حوتی نامیده است.

تا به حَمَل تخت ثریا زده

لشگر گل، خیمه به صحرا زده^۲

معنی بیت: موکب حضرت رسول اکرم ﷺ همین که به برج-حَمَل فروردین-در رسید، باد بهاری ورزیدن گرفته و لشکر گل دشت و دمن را با چادرهای رنگین خویش بیاراست و به تعبیر دیگر نبی اکرم ﷺ در این فلک پیمایی، چون سفر خویش به پایان می‌برد و برج حمل را می‌پیمود، ستاره پروین را چون تختی یافته، بر آن تکیه زد و از بهار شریعت او گل‌های خوشبوی فضیلت رویدن گرفت و بالندگی یافت و مشام جان بشریت را از آن روایح عطراگین معطر ساخت.

از گل آن روضه باغ رفیع

رُبَع زمین یافته رنگ رَبِیع

از شکوفایی گلبن وجود مقدس حضرت پیغمبر اکرم! در باغ بهشت الهی و فردوس برین، کلبه زمین شکوه بهاری یافت و بسیط خاک رنگ و بوی جهان افلاک گرفت^۲.

شب شده روز، اینت نهاری شِگرف

گل شده سرو، اینت بهاری شِگرف^۳

معنی بیت: آفتاب وجود مقدس حضرت رسول اکرم ﷺ در شب معراج آن را به روزی بس تابان و درخشان تبدیل کرده است. وه چه فرخنده روزی و چه خجسته شب گیتی افروزی! باری

گل خوشبوی وجود مقدس او صورت سرو روان
۲. توضیح: ربع: خانه، کلبه، جایگاه/امیان ربع و ربیع جناس زاید.

یافت، تا از آفت خزان برهد و با سرسبزی و نشاط
طریق حق سپرد.

و ه چه بهاری کزین سرو زاید و چه بالنده
سروی که چنین بهار پدید آرد:
ز آن گل و زان نرگس، کان باغ داشت

نرگس او سُرمه «مازاغ» داشت
در میان آن همه گل و نرگس بوستان توحید،
تنها نرگس دیدگان پیامبر اکرم ﷺ بود که به
توتیای «ما زاغ البصر و ما طغی»^۱ (۳۴): نه
دیدگانش به چپ و راست منحرف شد و نه
هرگز سرکشی نمود و نه از محدوده وظایف
خویش گامی فراتر نهاد درخشندگی و بینایی دو
جهان یافته و جز به آستان مقدس او به هیچ
سوئی نمی‌نگریست. دیده حقیقت بین او هرگز
انحراف نیافت.

دو نرگس در این بیت جناس تام پدید آورده است.
عَشْرِ ادب خوانده ز سَبیح سَمَا

عُدْر قَدَم، خواسته از انبیا^۱
در سفر معراج حضرت رسول اکرم ﷺ به یمن
تأدیب و تربیتی که در هفت آسمان یافته بود،
تمام وظایف خویش را بدون کمترین تسامح و
لغزشی ایفا کرد و چون انبیای الهی در آسمان‌ها
مقدم او را گرامی داشتند، از آنان پوزش خواست
و مر آن‌ها را به شایستگی سپاس گفت.

ستر کواکب، قدمش می‌درید
سُفت ملایک، علمش می‌کشید

گام‌های بلند او سینه هر حجاب و آسمانی را
بر می‌شکافت و فراتر می‌شد و فرشتگان رایت

۱. اضافه تشبیهی

نبوت او را بر دوش کشیده، پیش می‌بردند.^۲
ناف شب^۳ آگنده، ز مشک لبش^۴

نعل^۵ مه افکنده، سُم مرکبش
نیم شبان، بوی خوش خویش را از نفس
عطرآگین حضرت رسول اکرم ﷺ وام گرفته
(اشارتی است به شب معراج و نعل سم براق او
در اثر تندسیری بر آسمان افتاده و از آن، ماه نو
آسمان پدید گشته است.

در شب تاریک، بدان اتفاق

برق شده بویه پای براق

به سبب رویداد معراج بُراق مرکبی که پیغمبر
اکرم ﷺ را بر آسمان‌ها پرواز داد در آن شب
تاریک ره سپردن نمی‌توانست. برق وسیله عروج
و پویایی براق شد. تا این هدف متعالی تحقق
یابد.^۳

کبگ وش آن باز کبوتر نمای

فاخته رو گشت به فر هُمای

اسب آسمان پیمای حضرت رسول اکرم ﷺ
(بُراق) که چون کبگ می‌خرامید و چون کبوتر
جلوه‌گری داشت با آن قَر و شکوه و فرخنده بالی
هم گونه خویش، در پیمودن شب معراج رسم و
شیوه مرغ فاخته در پیش گرفت و تند سیری و
تیز پروازی پیشه ساخت.

چون گل از این پایه فیروزه فرش

دست به دست آمده تا ساق عرش

وجود مقدس حضرت رسول اکرم ﷺ، از

۲. توضیح: ستر، به معنی سینه یا پرده و پوشش و سُفت، به معنی
دوش و شانه است.

۳. توضیح: بویه، اسم آلت است. برق و براق جناس زاید است.

نخستین آسمان تا پایگاه عرش الهی چون گل دست به دست برده می‌شد.

«سدره» شده صدره پیراهنش

عرش گریبان زده در دامنش^{۱۰}

معنی بیت: چون به آسمان هفتم رسید، درخت سدره‌المنتهی چون پیراهنی او را در برگرفت و چون سر از گریبان پیراهن عرش نیک برآورد، عرش مسخر اراده او شد و به دامنش آویخت. همسفرانش سپر انداختند

بال شکستند و پر انداختند

فرشتگان از همراهیش درمانده، بال و پر سوختند و دیده آزمندی بردوختند.

او بتحیر چو غربیان راه

حلقه زنان بر در آن بارگاه

حضرت رسول اکرم ﷺ بی همراهی فرشتگان در نهایت تحیر و سرگستگی با دست عشق و دلدادگی حلقه در بارگاه دوست را نواخت و چون دور افتادگان از شهر و دیار، روی نیاز به کوی بی‌نیازی بنمود.

برده نشینان که درش داشتند

هودج او یک‌تنه بگذاشتند

فرشتگان و نزدیکان بارگاه قرب الهی که چشم به راه مقدم او بودند و نگاهبانان درگاه تنها محمل و کجاوه حضرت رسول اکرم ﷺ را به خلوت خانه دوست هدایت کردند و جز او هیچ موجودی بدین منزلت نرسید.

رفت بدان راه که همره نبود

این قدمش زان قدم آگه نبود

حضرت رسول اکرم ﷺ که پاک و مجرد و در نهایت دلدادگی آسمان‌ها را می‌پیمود، به جایی رسید که هیچ یارو ملازمی را بدان جای بار نیست. در سیر به سوی آن بارگاه معلی بی‌خویشتن شده با قدم عشق فضای لامکان را می‌شکافت و در این بی‌قراری سر از پای نمی‌شناخت و به قول مولوی:

آن نفسی که با خودی، یارچو خار آیدت

و آن نفسی که بیخودی، مه به کنار آیدت

جمله بی‌قراریت، از طلب قرار توست

طالب بی‌قرارشو، تا که قرار آیدت

کشتی نوحیم در طوفان روح

لاجرم بی‌دست و بی‌پای می‌رویم

هر که جز او، بر در آن راز ماند

او هم از آمیزش خود باز ماند

جز او کس را یارای پرواز به لامکان نماند در این فراخنای ابدیت، حضرت رسول اکرم ﷺ از خویشتن خویش و هستی متعین فاصله گرفته، همه «او» شد و بدیهی است که شوریده عشق را آوارگی سزاوار نیست.

بر سر هستی، قدمش، تاج بود

عرش بدان مائده محتاج بود

هر گام او در این سلوک روحانی بر سر جهان هستی تاج افتخار بود و عرش الهی به خوان فضایل اخلاقی او نیازمند. به قول مولوی:

«موی گشتم آن ره باریک را

تا میان آن بت زیبا شدم

در شب معراج، شاه از بیخودی

صد هزاران ساله ره را کرد طی»

(مولوی)

چون به همه حرق قلم در کشید

ز آستی^{۱۱} عرش، علم بر کشید

چون از همه عوارض وجود مجرد شد و بر هر
چه غیر اوست قلم بطلان در کشید، رایت عزت
و شوکت بر فراز عرش برداشت.

مولوی در عرصه دیوان شمس چه خوش
سروده است:

دوران کنون دوران من گردون کنون حیران
من در لامکان سیران من فرمان ز خان آورده ام
تا تن هستی دم جان می شمرد

خواجه جان راه به تن می سپرد

تا آن زمان که قالب هستی نفس زندگی بر
می کشید و سوار جان را مرکب کون و مکان
در خور بود حضرت رسول اکرم ﷺ فاصله میان
مسجد الحرام تا مسجد الاقصی را با گام‌های
استوار خویش در نوردید.

چون بُنه عرش^{۱۲} به پایان رسید

کار دل و جان به دل و جان رسید

عرش منتهی الیه عالم جسمانی است چون
کار عرش سامان گرفت، دل و جان از حبس
قالب رسته، هر یک به مقتضای طبیعت باطنی
و روحانی خویش مسئولیت حل و فصل خویش
را بر عهده گرفتند.

تن به گهر خانه اصلی شتافت

دیده چنان شد که خیالش نیافت^{۱۳}

تن و کالبد که از مقوله عدم است، پس از آن که
حضرت رسول اکرم ﷺ از همه عوارض وجود
دست شست، در مرز عالم جسمانی باقی ماند،

چه گهر خانه اصلی تن همان تعین جسمانی
است و دل و جان آن حضرت راه لامکان در
پیش گرفت و دیده بصیرت وی چنان فروغی
یافت که توانست صورت معشوق را در آینه دل
بنگرد، آن چنان نگریستی که در خیال ننگجد و
دیده سر، ادراک آن حال را خیال پندارد.
دیده که نور ازلی بایش^{۱۴}

سر به خیالات فرو نایدش

آن دیده حقیقت بین که شایسته مشاهده نور
ازلی پروردگار است، دستخوش اوهام و پندارهای
باطن نتواند بود. هر چه می‌نگرد حقیقت است و
مجاز را به سرا پرده او راه نیست.

راه قدم، پیش قدم در گرفت

برده خلقت ز میان بر گرفت

پس از گذشتن از مرز عالم جسمانی، با قدم
جان به راه کوی دوست و معشوق قدیم ازلی و
ابدی پویان گشت. در این معراج بی‌پایان همه
چیز خویش را از دست می‌دهد و آن چه با اوست،
جان بیقرار و آرامش ناپذیر اوست. آرامش او لقای
حق است:

کرد-چو ره رفت ز غایت فزون-

سر زگریبان طبیعت، برون

پرواز به سوی لایتناهی، آن زمان وی را میسر
گشت که توانست همه حجاب‌های جهان اسباب
بر دَرَد و از لباس تکلف عریان شود:

همتش از غایت روشندلی

آمده در منزل بی‌منزلی

حضرت رسول اکرم ﷺ که چون هر موجود

انسانی از ماده تاریک جسم و نور ازلی وجود فراهم آمده، در مقام وصول به درجه فنا، تمام تعینات حدودپذیر را از دست داده و بر نامحدود دست یافته است:

«چون برف گدازان شو

خود را تو ز خود می شو»

گویند اصل آدمی

خاک است و خاکی می شود

کی خاک گردد آن کسی

کو خاک آن در گاه شد

(مولوی)

غیرت از این پرده میانش گرفت

حیرت از آن گوشه عنانش گرفت

پرده در انداخته دست وصال

از در تعظیم سرای جلال

غیرت و حمیت او می خواست که هم چنان

در قبضه تصرف محبوب باقی بماند و به محبت

او مخصوص باشد. از این رو غیرت حجابی شد

و او را در میان گرفت، تا مسیر قرب را سریع تر

در نوردد و حیرت که حجاب اندیشه و استدلال

است، عنان جانش بر گرفته، بی زحمت جستجو

به پیش می راند.

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها

عقل گوید: «پا منه، در فنا جز خار نیست»

عشق گوید عقل را «کاندر توست آن خارها»

دست معشوق ازلی رسول (پروردگار) که

خواهان وصال اوست، پرده غیرت سوزی را

سراپرده جلال و عظمت خویش بر انداخت، تا

بی دغدغه اوساط و اسباب به ساحت بارگاه معلی نزدیک شود.

پای شد آمد، به سر انداخته

جان به تماشا، نظر انداخته

پای در این رهگذر وظیفه پویایی و پرواز را

به سر سپرد، تا چون معشوق سر طلبد، آن سر

در پایش اندازد.

جان او چون ذره، رسن باز است تا از نور،

رسنی و ریسمانی سازد و از روزن خانه حقیر جهان

محسوس، رقصان و پای کوبان به لامکان برده

شود و جلوه جانان را بنگرد.

رفت، ولی زحمت پایی نداشت

جست، ولی رخصت جایی نداشت

هر چند حضرت رسول اکرم ﷺ این سفر

فرخنده را با قدم پا پیمود، لیکن پس از گذشتن

از عوالم جسمانی، پای از پویش باز ایستاد و هر

چند از جهان خاکی به افلاک پر کشید، لیکن

چون به لامکان رسید، رخصت و پروانه تمسک

به حیز و مکان و لوازم امکان نیافت.

چون همه از خود بدر آمد تمام یافت همان

لحظه، قبول سلام.

چون در این گردش سودایی، نفس و تبعات و

لوازم نفس را ترک گفت و همه (او) شد، مخاطب

ذات بی چون حق قرار گرفت و پاسخ شنید که

«سلام و برکات حق مر تو را» که «جغد طوطی

خوار» را در دیر وجود خویش بال و پر خواری و

ادبار شکسته‌ای:

از شاه بی‌آغاز من پزان شدم چون باز من
تا جغد طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم
(مولوی)

آیت نوری که زوالش نبود
دید به چشمی که خیالش نبود

بدین سان که حضرت رسول اکرم ﷺ نور و
بارقه الهی را با دیده حقیقت نگر و منزّه از شایبۀ
وهم و پندار مشاهده کرد.
دیدن او بی‌عَرَض و جوهر است

کز عَرَض و جوهر از آن سوتر است^{۱۵}
معنی بیت: مشاهدهٔ جمال ازلی او رهگذر
اعراض و جواهر مجرد و چه غیر مجرد، چه بسیط
روحانی و چه بسیط جسمانی، میسر نتواند بود و
آن کس که طالب دیدار است، باید از سنخ او شود،
تا او را که منزّه از اعراض و جواهر بلکه موجد و
فراهم آورنده آن هاست، به چشم باطن بنگرد.^۱
مطلق، از آن جا که پسندیدنی است

دید خدا را و خدا دیدنی است
حضرت نبی اکرم ﷺ، جمال ازلی پروردگار
را به طور مطلق نگریست و چنین نگریستنی
مطلق و غیرمقیّد نه به صورت و جهت میسر

۱. جوهر یا مجرد است یا غیرمجرد. اگر جوهر مجرد است، یا
متعلق به بدن است (از راه تدبیر و تصرف) یا متعلق نیست. این
جوهر مجرد متعلق به بدن را عقل می‌گویند. و آن جوهر که متعلق
به بدن نیست، نفس نامند. اما آن جوهری که مجرد نیست، یا
مرکب است چون جسم، یا مرکب نیست که در این صورت این
جوهر غیرمرکب یا حال است که صورت باشد. یا محل است که
هیولی باشد. حقیقت جوهری در اصطلاح عرفا نفس رحمانی و
هیولای کلی است.

جوهر به بسیط روحانی و بسیط جسمانی تقسیم می‌شود. بسیط
روحانی چون عقول و نفوس مجرد و بسیط جسمانی چون عناصر.
و نیز جوهر به مرکب در عقل نه در خارج، چون ماهیات جوهری
مرکب از جنس و فصل، و به مرکب در عقل و در خارج، چون
موالید ۳ گانه، تقسیم می‌شود. (لغت‌نامه‌دهخدا)

است و مطلوب:

تجلی گه خود کرد خدا دیده مارا

بدین دیده درآیید و ببینید خدا را

خدا در دل سودازدگان است، بجوید

مجوید زمین را و مپوید سما را

صفای (اصفهان)

دیدنش از دیده نباید نهفت

کوری آن کس که بدیدن نگفت

دیدن ذات واجب الوجود، از دیدگاه خرد میسر
تواند بود و این حقیقت را نباید پنهان داشت. بلکه
به کوری چشم معتزله که دیدنش را به چشم سر
یا ظاهر غیر ممکن می‌دانند، باید گفت که او از
دیدگان دور نیست.

معتزلیان و شیعیان به استناد آیه مبارکه «لا
تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ»^۲ (۴۳): او
را هیچ چشمی درک ننماید و حال آن که او
بینندگان را مشاهده می‌کند معتقدند که خداوند
را با چشم سر نمی‌توان دید:

به بینندگان، آفریننده را

نبینی، مرنجان دو بیننده را

(فردوسی)

دید پیمبر نه به چشمی دگر

بلکه بدین چشم سر، این چشم سر

به اعتقاد اشعریان، خداوند را شما با همین چشم
ظاهر در قیامت و آخرت، توانید دید و دیدن او به
چشم باطن، تعبیر معتزلیان است.

دیدن معبود، پسندیدنی است

دیدنی و دیدنی و دیدنی است

۲. سوره مبارکه انعام آیه شریفه ۶/۱۰۳

دیدن آن پرده مکانی نبود

رفتن آن راه، زمانی نبود

هر که در آن پرده نظر گاه یافت

از جهت بی‌جهتی راه یافت

بیت نخست تأکیدی است بر دیدنی بودن ذات پروردگار و این سخن مطلوب و نغز را باید پذیرفت. این دیدار غیبی یعنی مشاهده جمال ازلی نه در مکان صورت پذیرفت و نه در زمان و چنین معراجی را زمان و مکان در خور نیست و هر آن کس که او را در پس پرده ی جمال نگریسته پرده جهات را دریده و مجرد از هر تعینی بدین امتیاز دست یافته است.

هست، ولیکن نه مقرر به جای

هر که چنین نیست، نباشد خدای

او را حَبِزٌ و مکانی نه؛ که «كَانَ اللَّهُ و لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» و آن آفریننده نیازمند به مکان را نتوان آفریننده خواند.

کفر بود، نفی صفاتش مکن

جهل بود، وقف جهاتش مکن

معتزلیان در این بیت مخاطب نظامیند که اشعری است. چه معتزلیان صفات ازلی را ذات پروردگار نفی نموده، خداوند را عالم، قادر، حی و مدرک بالذات می‌دانند و صفاتی چون علم، قادر و حی را الفاظی بدون مفهوم دانسته‌اند و گروهی از معتزله آن صفات را مفاهیم اضافی خواندند. برخی از باریک اندیشان معتزلی گفتند: خداوند دارای صفات حقیقی و ذاتی است، ولی این صفات، وجود مستقل از ذات ندارند و مصداق ذاتی صفات حقیقی و ذاتی است، صفت و موصوف در مورد

ذات الهی یک چیز است. چنان که ابوالهذیل عَلَافٌ گفت: خداوند عالم به صفت علم، لیکن وجود علم همان وجود خود اوست. او وجود صفات را برای خداوند ثابت کرد اما وجود صفت را عبارت از خود ذات دانست.

اشعریان هر صفت را اسم گرفته، برای آن وجودی جز موجودیت ذات قائل شدند و بدان‌ها معانی نام دادند. این صفات در تصرف حضرت حق است، لیکن مستقل از ذات، هر چند وجود این معانی پاینده به ذات است.

معنی بیت: ای معتزلی صفات او را مستقل از ذات او شناس و از این که آن صفت را الفاظی بی‌معنا نامیده ای استغفار کن! که این اندیشه کفر است و انکار حقیقت است و از بی‌خردی است اگر او را در جهات شش گانه محدود و محصور کنی.

خورد شرابی که حق آمیخته

جرعه آن در گل ما ریخته^{۱۶}

حضرت رسول اکرم ﷺ چون باده رحمت و محبت الهی را در کشید، جرعه‌ای از آن را نثار امت خویش کرد تا به عنوان ره آورد سفر روحانی معراج، امت خویش را مشمول رحمت واسعه الهی سازد و این امت مرحومه را به عنایت پروردگار مخصوص گرداند: «أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعَمَنِي و يَسْقِينِي (حدیث): مرا خلوتی است با پروردگارم، اوست که مرا از مانده‌ها و آشامیدنی‌های گوارا می‌خورد و می‌آشامد». «إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ و لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ

«حدیث»، مرا خلوتی است با پروردگارم که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی بدین خلوت راه ندارد و این شراب خاص آن کسی است که آیات کبرا بر او آشکار شد» لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى^۱»
 لطف ازل، با نفسش همنشین

رحمت حق نازکش، او نازنین
 عنایت ازلی پروردگار همواره ملازم اوست و خریدار ناز و نیاز او، همه حاجات و آرزوهایش بر آوردنی است.
 لب به شکر خنده بیاراسته

امت خود را به دعا خواسته
 از این که خداوند نیایش و خواست او را در حق امتش اجابت فرمود: لبخند رضایت بر لبانش نقش بست: «فبما رحمة من الله لنت لهم...^۲»
 رحمت و مرحمت خدا تو را با امت خویش مهربان ساخت. و اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ
 لمن المؤمنین^۳» بال و پر رحمت خویش بر تمام پیروان با ایمانت بگستران. «و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین»^۴ ما تو را نفرستادیم جز آن که برای جهانیان سراسر رحمت باشی. «لَقَدْ جَاءَكُمْ
 «حضرت رسول اکرم ﷺ» «من أنفسكم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم»^۵. همانا رسولی از جنس شما به منظور راهنمایی شما برانگیخته شد که از فرط محبت

و نوع پروری، فقر و پریشانی شما بر او سخت می‌آید. بر نجات شما مشتاق و بر مؤمنان مهربان است.

همتش از گنج توانگر شده

جمله مقصود، میسر شده

پشت قوی گشته از آن بارگاه

روی درآورد بدین کارگاه

معلوم نیست حضرت رسول اکرم ﷺ در ملاقات با پروردگار و برخورداری از گنج کرامت و رحمت و عنایت تمام نشدنی او دستخوش چه نوع حالت روحی شده است و پس از باز گشت از این سفر روحانی و گرفتن آن همه مژده برای امت خویش چه نوع شور و حال یافته است.

استظهار و پشت گرمی او پس از بازگشت به زمین که کارگاه عمل و صحنه آزمایش است و پایداری بی ماندی که در برابر انواع نابکاری‌ها و نامردمی‌ها از خود نشان داد، همه اجر صبری است کز آن شاخه نباتش دادند. من هیچ سخنی نمی‌یابم که بتواند این حالت روحی را به زیبایی و رسایی باز گوید. شاید این چند بیت از غزل پر شور مولانا جلال الدین محمد، ما را به گوشه‌ای از فضای پر موج و اشباح توصیف‌ناپذیر نزدیک سازد:
 هین کز و راست می‌روی، باز چه خورده‌ای؟ بگو

مست و خراب می‌روی خانه به خانه کو به کو
 با کی حریف بوده‌ای، بوسه ز کی ربه‌وده‌ای
 زلف که را گشوده ای حلقه به حلقه مو به مو؟

راست بگو به جان تو، ای دل و جانم آن تو

ای دل هم چو شیشه ام خورده می‌ات کدو کدو

گفتمش ای رسول جان ای سبب نزول جان

۱. سوره مبارکه نجم آیه شریفه ۵۳/۱۸

۲. سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه ۳/۱۵۹

۳. سوره مبارکه شعراء آیه شریفه ۲۶/۲۱۵

۴. سوره مبارکه انبیا آیه شریفه ۲۱/۱۰۷

۵. سوره مبارکه توبه آیه شریفه ۹/۱۲۸

ز آن که تو خورده ای بده، چند عتاب و گفتگو؟
گفت شراره ای از آن، گر ببری سوی دهان
«حلق و دهان بسوزدت، بانگ زنی گلو گلو»
به نظر می‌رسد که نوع متعالی این جذبه و
بی خودی در این سیر حدود ناپذیر به حضرت
رسول اکرم ﷺ دست داده باشد. این اشتیاق
زایدالوصف نبی اکرم^۱ به نجات امت خویش
مصدق این حدیث است که: «كُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ
يَنْقَطِعُ إِلَّا نَسَبِي وَ سَبَبِي» که دل خود به شفاعت
امت دهد و امتی امتی همی گوید:
ز آن سفر عشق نیاز آمده

در نفسی رفته و باز آمده
از حضرت جعفر صادق^۲ روایت شده است که
فرمود:
«لَمَا قَرَّبَ الْحَبِيبُ غَايَةَ التَّقْرِيبِ، نَأْتَتْهُ غَايَةُ الْهَيْبَةِ غَايَةَ
اللُّطْفِ فَالطُّفَةُ رِبَهُ لِأَنَّهُ لَا تَحْمَلُ غَايَةَ الْهَيْبَةِ إِلَّا بَغَايَةَ
اللُّطْفِ»

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی در کشف الاسرار
و عدة الابرار^۱ این عبارت را چنین باز می‌نماید:
«شب معراج که سیدا به حضرت-جل جلاله-
رسید، غایت قربت بدید و از غایت قربت به غایت
هیبت رسید، تا رب العزه تدارک دل وی کرد و
بغایت لطف و کرامت بی‌نهایت، او را به خود
نزدیک کرد. الطاف کرم، گرد وی در آمد. به
منزل «ثُمَّ دَنَا» رسیده، خلوت «أَوْ أَدْنَى» یافته،
راز شنیده شراب چشیده، دیدار حق دیده از هر
دو کون رمیده و با دوست بیارمیده، رفت، آن
چه رفت و شنید، آن چه شنید و دید، آن چه دید.

۱. کشف الاسرار جلد ۵ ص ۵۰۴

و کس را از آن اسرار خبر نه. عقول و اوهام از
دریافت آن معزول، که رازی در پرده غیب رفته،
بی‌زحمت اغیار، به سمع نبوت رسانیده، نور فی
نور و سرور فی سرور:
رازی است مرا با شب و رازی است عجب

شب داند و من دانم و، من دانم و شب
عروج محمد ﷺ را به شب خواست، چه
محمد ﷺ را حبیب خواند. و معنی محبت، جز
موافقت نیست از مسجد الحرام به مسجد الاقصی
و از آن جا به سدره المنتهی و منزل اعلی، تا
احوال و احوال قیامت بیند و قواعد شفاعت
استوار گرداند، تا او که ملکوت، دیده و آیات
کبرا و عجایب غیب بدو رسیده، نترسد و هیبت
و سیاست قیامت در وی اثر نکند و دل خود به
شفاعت امت دهد.

پس به یک لمحہ رفت و باز آمد و هنوز پاسی
از شب مانده بود. رازها رفت و نواختها دید.
خداوند عالم فرمان داد که «إِرْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ،
فَبَلَّغْهُمْ عَنِّي»: به زمین بازگرد و آن چه گفتنی است
بگوی و آن پیغام که رسیدنی است، برسان». این
بازگشت فرخنده همراه با سرافرازی، خرسندی،
خرمی و انبساط خاطر بود.
ای سَخُنْتَ مَهْرَ زَبَانِ هَايَ مَا

بوی تو، جان داروی جان‌های ما
ای آن که سخنوری و گشاده زبانی به تو پایان
گرفته و معجزه آسمانیت که سخن آفریدگار
هستی است تمام حقیقت و تمام پیام است و
هیچ سخنور را نرسد که لب بگشاید. بوی کلام

تو شفا بخش دردهای روحی ما و آرامش جان‌های
ماست که از حقارت‌ها و نابکاری‌ها به تنگ آمده
و از تنگنای جهان اصداد و زندان قیل و قال
مخارجی می‌جوید.

دور سخا را به تمامی رسان

ختم سخن را به نظامی رسان

گردش جام باده سخن را در این زمینه (معراج)
توفیق خاتمت ارزانی دار (مخاطب حضرت پیامبر
اکرم است) و «نظامی» را - که از سر اخلاص و
اعتقاد به توصیف معراج تو پرداخته است سرآمد
شاعران و گویندگانی گردان که در این دریای
بی پایان زورق سخن را به کام امواج سپرده اند.
مراد این است که کشتی نظامی را به ساحل
نجات برسان و او را در این کار خطیر یاری ده
مصراع آخر بدین معنی نیز ایهام دارد که پایان
این کار را مبارک گردان و توصیف شب معراج
را سروسامان بخش.

در مصراع اول برخی از نسخه‌ها به جای
(دورسخن)، (دورسخا) ضبط کرده‌اند در این
صورت مراد این است که گردش جام باده توفیق
و بخشندگی نظامی را در پایان بخشیدن مهم
سرانجامی نیکو عنایت فرما.

زمان معراج و همراهی جبرئیل

نظامی در منظومه لیلی و مجنون خود با اشاره
به این موضوع می‌گوید:
جبرئیل رسید طوق در دست

کز بهر تو آسمان کمر بست

و نیز در منظومه هفت پیکر باز به شکلی دیگر
این موضوع را به تصویر کشیده است و گفته:

سر بلندیش را ز پایه پست

جبرئیل آمده براق به دست

گفت بر باد نه پی در خاکی

تا زمینیت گردد افلاکی

اشاره به براق مرکب حضرت رسول اکرم ا

آن گاه که رسول خدا جبرئیل را برای اجرای
مأموریت الهی بر بالای سر خود دید از جای
برخاست و با او به راه افتاد. حضرت می‌فرماید:
براق را دیدم به رنگ اشهب (سفید و سیاه) میان
صفا و مروه ایستاده و میکائیل افسار آن به دست
داشت حیوانی بود از دراز گوش بزرگ‌تر و از استر
کوچک‌تر^۱.

نظامی تصاویر شعری زیبایی از براق حضرت
رسول اکرم ﷺ در منظومه‌های خود ساخته
و گفته است:

رخش بلند آخورش افکند پست

غاشیه را بر کتف هر که هست

براق را به رخس اسب رستم تشبیه کرده است
و می‌گوید: مرکب تیز پرواز او چون به بالاترین و
والا ترین حجاب به آسمان رسید، بیارمید و غاشیه
و زین پوش خویش بر دوش ساکنان آن حجاب
افکند و از ادامه پرواز، باز ایستاد (از آن جا حضرت
رسول اکرم ﷺ به تنهایی راه کوی دوست را
در پیش گرفت).

۱. قصص قرآن مجید بر گرفته از تفسیر سورآبادی. ص ۱۹۳.
تفسیر کشف الاسرار و عده الا برار ج ۵، ص ۴۸۴

در شب تاریک، بدان اتفاق

برق شده پویه پای براق

به سبب رویداد معراج، براق در آن شب تاریک
ره سپردن نمی توانست. برق وسیله عروج و
پویایی گروه شد، تا این هدف متعالی تحقق
یابد. در این بیت برق و براق جناس زاید است و
پویه اسم آلت است.

کبک وش آن باز کبوتر نمای

فاخته رو گشت به فر همای

اسب آسمان پیمای حضرت رسول
اکرم ﷺ «براق» که چون کبک می خرامید و
چون کبوتر جلوه گری داشت با آن فرّ و شکوه و
فرخنده بالی همان گونه خویش، در پیمودن شب
معراج، رسم و شیوه مرغ فاخته در پیش گرفت
و تند سیری و تیز پروازی پیشه ساخت براق به
کبک و کبوتر و فاخته و فرّ هما تشبیه شده است.

اشاره به دیدار از نظام هستی و جهان برین

در روایت عبدالله بن مسعود آمده است که
حضرت رسول اکرم ﷺ در طی معراج از ملکوت
آسمانها دیدار کرد و هر آسمانی اهل آسمان به
تحیت و تهنیت رسول الله ﷺ می آمدند. و آن
حضرت را مورد استقبال قرار می دادند و نظامی در
منظومه لیلی و مجنون از این دیدارها مضامین
زیر را ابتکار کرده است:

ربع فلک از چهار گوشه

داده ز دست هزار خوشه

از سرخ و سپید دخل آن باغ

بخش نظر تو مهر ما زاغ

ربع فتح اول به معنی سرا و محله است یعنی
آسمان از چهار گوشه و چهار طرف خود هزار
خوشه در خوشاب از ستارگان برای نثار تو پیش
آورد ولی از نثارهای باغ آسمان قسمت نظر تو
«ما زاغ» بود که به هیچ طرف نظر نینداختی و
تمام نظر و توجه تو به سوی یزدان بود.
بر طره هفت بام عالم

نه طاس گذاشتی و نه پرچم

هم پرچم چرخ را گسستی

هم طاسک ماه را شکستی

طره بام کنگره: بام است و پرچم چیزی است
مدور که به گردن علم می بندند و اکنون منگوله
گویند. طاسک: چیزی است طاس مانند که بر
گلوی علم می بندند.

نظامی در منظومه شرفنامه خود هم، مضامین
و تصاویر زیبایی را ارائه داده است:

چو زین خانقه عزم دروازه کرد

بدستش فلک خرقة را تازه کرد

در آن پرده کز کردها بود پاک

نشاید شد دامن آلوده خاک

به دریای هفت اختر آمد نخست

قدم را نهفت آب خاکی بشست

رها کرد بر انجم اسباب را

به مه داد گهواره خواب را

پس آنکه قلم بر عطار د شکست

که امی قلم را نگیرد به دست

طلاق طبیعت به ناهید داد

به شکرانه قرصی به خورشید داد

به مریخ داد آتش خشم خویش

نماز خواندم.^۱

و در کتاب مناحل الشفا و مناهل الصفا آمده است «امّ ثلاث مائه و عشر رسولاً حتی صلوا خلفه لیلۃ المعراج» بر سیصدوده پیغامبر امامت کرد و در شب معراج این پیامبران در پشت سر او نماز خواندند.^۲

یوسف دلوی شده چون آفتاب

یونس حوتی شده چون دلواب

یعنی: پیغمبر ﷺ چون آفتاب یوسف دلو نشین برج دلو شد و مانند برج دلو که برج آبی است و سر در برج حوت دارد یونس حوتی گردید.

تا به حمل تخت ثریا زده

لشگر گل خیمه به صحرا زده

از گل آن روضه باغ رفیع

ربیع زمین یافته رنگ ربیع

یعنی: از گل وجود پیغمبر ﷺ که در باغ رفیع الوهیت شکفته بود خانه زمین رنگ بهار گرفت. ربیع به فتح راء خانه و اقامت گاه بهاری است.

عَشْرادب خوانده ز سبع سما

عذر قَدَم خواسته از انبیاء

عَشْر، ده آیه از آیات قرآن کریم است که قاریان قدیم به عنوان تکلیف و حفظ، می‌نگاشتند و شاگردان خویش را به فرا گرفتن آن تشویق می‌کردند. کلمه «ادب» هم اشارتی است به حدیث شریف «أَدَبْنِي رَبِّي» در سفر معراج حضرت رسول اکرم ﷺ به یمن تأدیب و تربیتی که در هفت

که خشم اندر آن ره نمی‌رفت پیش

رعونت رها کرد بر مشتری

نگینی دگر زد بر انگشتی

سواد سفینه به کیوان سپرد

به جز گوهری پاک با خود نبرد

(شرفنامه نظامی)

خلاصه معنی ابیات بالا:

در پرده عالم تجرد روحانی چون ممکن نبود با آلودگی‌ها و تعلقات عالم خاک جسمانی بگذرد از آن سبب در دریای هفت اختر آسمان وارد شد، پای خاکی را شستشو داده و اسباب و علایق جسمانی را هر یک در یک دریا از خود فرو شست و ترک کرد پس گهواره خواب را که لازم جسم است به ماه هاله‌دار بخشید و قلم نوشتن را به عطارد داد و طبیعت جسمانی و شهوانی را پس از طلاق به ناهید واگذار کرد که ستاره طربست و خشم خود را به مریخ ورعونت و خود پرستی را به مشتری و کشتی دریانورد جسمانی که جسم عنصری باشد به کیوان که دروازه‌بان لامکان است داد و مجرد به عالم مجردات رفت.

دیدار با انبیاء در معراج

در برخی از احادیث آمده است که حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: ارواح پیغامبران را دیدم آن جا از عهد ادریس و نوح تا به روزگار عیسی ز خدای ایشان را جمع کرده بود بر من سلام کردند و مرا همان تحیت گفتند که فرشتگان گفتند سپس بر آنان امامت کردم و دو رکعت

۱. روض الجنان و روح الجنان. ج ۱۲. ص ۱۳۶

۲. مناحل الشفا و مناهل الصفا. ج ۴. ص ۲۸۴

آسمان یافته بود، تمام وظایف خویش را بدون کمترین تسامح و لغزشی ایفا کرد و چون انبیای الهی در آسمان‌ها مقدم او را گرامی داشتند، از آنان پوزش خواست و آن‌ها را به شایستگی سپاس گفت.

معراج منشاء امیدواری‌ها برای مسلمانان است. معراج محل استجابت دعای پیغمبر اکرم ﷺ در حق امت اوست.^۱ به همین سبب است که حضرت رسول اکرم ﷺ خدای ترسان را از نومییدی بر حذر داشت و به ایشان مژده رحمت داد.

اشارت به دیدار از بهشت و دوزخ در معراج

مطابق روایات حضرت رسول اکرم ﷺ در معراج آرزوی دیدار بهشت و دوزخ کرد و حق تعالی این آرزو را برای او هموار کرد و جبرئیل بهشت و دوزخ را به او نشان داد. او را به بهشت برد و حضرت رسول اکرم ﷺ هشت بهشت و منازل مؤمنان و غرفه‌ها و قصرهای بهشتی و جوی‌های کوثر و تسنیم را دید. و بر در دوزخ برد. و مالک دوزخ هفت طبقه‌ی دوزخ و زنجیرهای آتشین و تف و دود دوزخ را به او نشان داد.^۲

در منظومه‌های نظامی در این خصوص چیزی دیده نمی‌شود اما خاقانی بهشت و دوزخ را به گونه‌ای به تصویر کشیده است که متضمن تکریم بیشتر مقام مصطفوی ﷺ است.

جنت زشرم طلعت او گشته خار بست
دوزخ ز گرد ابلق او گشته گلستان
(دیوان: ۳۱۱)

حضرت رسول اکرم ادر سدره المنتهی

سدره: درخت کنار. بر طبق روایات، درختی است در آسمان هفتم که علم خلائق و اعمال آنان به آن منتهی می‌شود و در روایات معراج آمده است: «لَمَّا اسرى بر رسول الله ﷺ انتهی به الی السدره المنتهی ما یهبط من فوقها فیقبض منها»^۳ آن گاه که رسول خدا اشیانه به معراج برده شد به سدره المنتهی رسید و آن در آسمان هفتم است و آنچه صعود می‌کند از زمین و عالم سفلی و یا فرود آید از عالم بالا به آن منتهی می‌شود حتی فرشته‌ی مقربی چون جبرئیل فراتر از آن نرفت. نظامی این مضمون را در منظومه مخزن الاسرار خود به شکلی زیبا به تصویر کشیده است:

سدره شد صدره پیراهنش

عرش گریبان زده در دامنش

یعنی: سدره المنتهی صدره و پیراهن او شد و سر از گریبان پیراهن عرش آن قدر بالا برد که گریبان عرش به دامن او افتاد. صدره: فراز سینه و سینه پوش را گویند.

چون گل از این پایه فیروزه فرش

دست بدست آمده تا ساق عرش

وجود مقدس حضرت رسول اکرم ﷺ از نخستین آسمان تا پایگاه عرش الهی چون گل دست به دست برده شد. نظامی در منظومه لیلی

۳. حیلۃ الاولیاء فی طبقات الاصفیا ابو نعیم اصفهانی. ج ۵ ص ۲۴-۲۵

۱. تفسیر طبری، ترجمه، ج ۱، ص ۱۸۶
۲. کشف الاسرار و عده الابرار ج ۵ ص ۴۹۵

و مجنون به این موضوع اشاره کرده و گفته است:
رفرف که شده رفیقِ راحت

برده به سریرِ سدره گاهت

رفرف: اسب پیامبر اکرم ﷺ در معراج همان
براق است. سریر: تخت.
چون از سدره در گذشتی

اوراقِ حدوث در نوشتی

اوراقِ حدوث در نوشتی: از عالم مادیات و حادثات
عبور کردی و وارد عالم معنا و عالم غیب شدی.

اشاره به فرود آمدن و نزدیک شدن به مقام قرب

در روایات معراج فرود آمدن رسول اکرم ﷺ و
نزدیک شدن او به مقام قرب را با آیه‌ی «ثم دنی
فتدلی»^۱ مرتبط دانسته‌اند اما مفسران در معنای
آن اختلاف کرده‌اند و در یک روایت گفته‌اند
که تقدیم و تأخیری در جمله هست و معنی آن
در اصل «ثم تدلی فدنا» است. «تدلی» یعنی
نزول کرد و «دنا» یعنی نزدیک شد یعنی سپس
حضرت محمد ﷺ فرود آمد و نزدیک شد و
خواست تا سجده برد.^۲

نظامی با بهره جستن از این معنی برای دل
خود معراجی تصور کرده است تا از طریق دل به
بارگاه مصطفوی عروج کند و جنت‌المأوی روضه
مقدس را ببیند و برای نزدیک شدن به نهایت
قرب آوازه «دنی فتدلی» سر دهد.

نظامی در منظومه هفت پیکر خود به این

موضوع اشاره کرده است:

قاب قوسین او در آن اثنا

از دنی رفت سوی او آدنی

اشاره است به آیه شریفه هشت سوره مبارکه
نجم که می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

حضرت رسول اکرم ﷺ در مقام قاب قوسین

نظامی در منظومه خسرو و شیرین خود این
مضمون را چنین به تصویر کشیده است:

فرس بیرون جهانند از کل کونین

علم زد بر سریر قاب قوسین

قَدَم بُرُقِعَ ز رُوی خویش برداشت

حجاب کاینات از پیش برداشت

جهت را جعد بر جبهت شکستند

مکان را نیز بُرُقِعَ باز بستند

محمد در مکان بی‌مکانی

پدید آمد نشان بی‌نشانی

اشاره به دیدار حضرت رسول اکرم ﷺ با حق
تعالی رؤیت حق تعالی یکی از مشکلات اعتقادی
مسلمانان است؛ بعضی آن را نفی کرده‌اند و بعضی
دیگر پذیرفته‌اند. جماعتی که منکر رؤیت هستند
استناد می‌کنند به آیه شریفه «لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ
وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^۳ چشم‌ها
او را در نمی‌یابند و خردها در او نمی‌رسند ولی
او به همه چیز می‌رسد و همه را در می‌یابد، و
می‌گویند: این آیت از جمله‌ی ادله‌ی روشن است
برای آن که خدای تعالی مرئی و مدرک نیست^۴

۳. سوره مبارکه انعام آیه شریفه ۱۰۳

۴. روض الجنان و روح الجنان، ج ۷، ص ۳۹۹

۱. سوره مبارکه نجم آیه شریفه ۸/۵۳

۲. کشف الاسرار و عدة الأبرار ج ۹ ص ۳۵۸

و درباره‌ی آیه‌ی «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ^۱» در روز قیامت برخی شادان و تازه روی اند و به خدای خویش نظرآه‌اند. می‌گویند: نظر مفید فایده‌ی رویت نیست^۲ و عرب اثبات نظر می‌کند و نفی رویت و معتقدند که «رَبِّ» مضاف‌الیهی است که مضاف آن حذف شده است مانند: الی ثواب ربها ناظره^۳. اما آنان که رویت را پذیرفته‌اند می‌گویند: «لا تدرکه الابصار» به این دنیا مربوط است خلق در دنیا خدا را نمی‌بینند و مؤمنان در آخرت بنا به آیه‌ی مذکور حق تعالی را می‌بینند^۴ و درباره‌ی آیه شریفه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ^۵» دروغ ندید دل آن چه دیده، می‌گویند: در آن شب آن چه به چشم دید دل تکذیب نکرد و رویت به قلب را خلاف سنت می‌دانند و می‌گویند: مذهب صحیح این است که رسول خدا ﷺ حق تعالی را به چشم سر دیده است^۶.

نظامی هم خود از اهل سنت و جماعت و مذهب شافعی دارد و نیز از لحاظ مذهب کلامی پیرو اشاعره است و معتقد به رویت خداوند است، چنان که حافظ لسان‌الغیب هم بر این عقیده است و می‌فرماید:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم

نظامی هم در منظومه مخزن‌الاسرار خود چنین داد سخن سر می‌دهد:

۱. سوره مبارکه قیامت آیات شریفه ۲۲ و ۲۳
۲. روض الجنان و روح الجنان. ج ۲۰. ص ۵۴
۳. همان. ج ۲۰. ص ۵۸
۴. کشف‌الاسرار و عدة‌الایرار. ج ۳. ص ۴۴۶
۵. سوره مبارکه نجم آیه شریفه ۱۱
۶. کشف‌الاسرار و عدة‌الایرار. ج ۹. ص ۳۵۹

آیت نوری که زوالش نبود
دید به چشمی که خیالش نبود
دیدن او بی‌عرض و جوهرست
کز عرض و جوهر از آن سوترست
مطلق از آن جا که پسندیده نیست
دید خدا را و خدا دید نیست
دید پیمبر نه به چشمی دگر
بلکه بدین چشم سر این چشم سر
دیدن آن پرده مکانی نبود
رفتن آن راه زمانی نبود
هر که در آن پرده نظرگاه یافت
از جهت بی‌جهتی راه یافت
هست ولیکن نه مقرر بجای
هر که چنین نیست نباشد خدای
کفر بود نفی ثباتش مکن
جهل بود وقف جهاتش مکن

نتیجه‌گیری

بررسی استقرایی شعر نظامی نمایان گر آن است که شاعر ثناگو و ستایش‌گر حضرت محمد مصطفی ﷺ و سخنوری توانا و ماهر با اعتقاد و پیرو مذهب امام شافعی است، متشرع و دین‌ورز بودن و دوری از زندگی درباری و شراب و میگساری، هرزگی و خوشگذرانی‌های درباری که در زندگی برخی از شاعران پیش از آن‌ها و حتی بعد از آن‌ها به چشم می‌خورد می‌تواند وجه تمایز و از اختصاصات ویژه این شاعر برجسته اهل آذربایجان باشد. ستایش‌های نظامی از رسول اکرم ﷺ بسامد بسیار بالایی از منظومه فکری او را در کل منظومه هایش تشکیل می‌دهد تا

جایی که در اشعارش هر جا فرصتی بدست آورده به ستایش حضرت مصطفی ﷺ پرداخته است. از مجموعه سروده‌های نظامی چنین برمی آید که او خود را عاشق حضرت رسول اکرم ﷺ می‌داند و از این که عقاب تیز پرواز اندیشه و شعر و هنر خود را در ستایش آن حضرت به کار می‌گیرد، وظیفه مسلمانی خود می‌داند، نهایت ادب و ارادت خود را به قدوم مبارک حضرت رسول الله ﷺ نثار کند. اشارات قرآنی و اقوال و احادیث از دیگر افادات نظامی است و بهره‌مندی او از علوم متعارف عصر خود به‌ویژه نجوم و ستاره‌شناسی به او این امکان را داده است تا از صور فلکی در معراج حضرت رسول اکرم ﷺ نهایت استفاده را ببرد و با تصویرسازی‌های بکر و زیبای خود هنرنمایی کند. چیزی که امروزه در عصر ما به بوت‌ه فراموشی سپرده شده است و مسلمانان امروزین شناخت ناقص و یا به جرأت می‌توان گفت شناخت ناچیزی از پیامبر اکرم ﷺ دارند که خداوند متعال وجود شریف و مبارک آن حضرت ﷺ را برای بشر آخر زمان به‌ویژه مسلمانان الگوی حسنه قرار داده است ولی با نهایت تأسف و شرمندگی باید بگوییم که برخی از مسلمانان چنان

در فرهنگ و آراتی غرب ذوب شده‌اند که رسول خدا ﷺ و آیین رهایی بخش اسلام را متعلق به عصر ۱۴۰۰ سال گذشته می‌دانند و هم‌صدا با خاخم‌های یهودی و اسقف‌های مسیحی و روشن فکر نماهای سکولار به تبلیغ علیه سنت رسول اکرم ﷺ و آیین حیات بخش اسلام فریاد سکولاریسم خواهی سر داده‌اند. امید است این تحقیق ناچیز لطافت، رحمت، محبت و عشق حضرت رسول اکرم ﷺ نسبت به امت خود و تمامی بشریت نشان داده و ما را به آشتی دوباره با فرهنگ غنی، عقل‌گرا، اندیشه‌محور، رحمت، مهربانی، الگوی ناب و الهی که هموار غم امت و انسان را در جان مبارک خود داشت و چون شمعی از درد جهالت و غفلت آنان می‌سوخت و فریاد «امتی امتی» سر می‌داد، اتفاق افتد و هم چون مصلح و اندیشمند بزرگ مسلمان شبه قاره «اقبال لاهوری» این گونه نغمه‌ی عهد و پیمان دوباره با حضرت رسول اکرم ﷺ را سر دهیم:

سوز عشق آموز از پروانه‌ای

در شرر تعمیر کن کاشانه‌ای

طرح عشق انداز اندر جان خویش

تازه کن با مصطفی پیمان خویش

منابع:

- قرآن کریم
- احمد بن عبدالله اصفهانی، ابونعیم، حلیه الولیاء و طبقات الاصفیاء دارالکتب العربی، چاپ دوم، بیروت، لبنان، ۱۳۷۸.
- اسماعیل ابن کثیر، ابی الفداء، شمائل الرسول و دلائل نبوه و فضائله و خصائصه دارالرائد العربی، چاپ دوم، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷.
- امام حنبل، احمد، مسند امام احمد حنبل، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۲.
- بلعمی، تاریخ نامه‌ی طبری، گردانیده‌ی منسوب به به اهتمام محمد روشن، چاپ دوم نشر نو، تهران، ۱۳۶۸.
- بیهقی ابوبکر احمد بن حسین، دلائل النبوه ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
- ترجمه‌ی تفسیر طبری، فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی به اهتمام حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
- جلال الدین، مولانا، مشهور به مولوی، کلیات شمس یا دیوان کبیر به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۳.
- حسین ابن کربلایی، حافظ، روضات الجنان و جنات الجنان، به اهتمام جعفر سلطان القزایی، تهران، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- دستگردی، وحید، تعلیقات (خمس نظامی)
- دستگردی، وحید، شرح لیلی و مجنون نظامی، (خمس نظامی)
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم.. امیر کبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۳.
- رازی، شیخ ابوالفتح، تفسیر روض الجنان و روح الجنان، به اهتمام ابوالحسن شعرانی، اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲.
- زنجانی، برات، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی، انتشارات و چاپ دی، تهران، ۱۳۹۵، دانشگاه تهران.
- سعدی، شیخ مصلح الدین، بوستان، به اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۹۵.
- طاهره، صفارزاده، ترجمه سوره مبارکه الاسراء
- عتیق نیشابوری ابوبکر، تفسیر سوره‌آبادی، تفسیر التفاسیر، به اهتمام سعیدی سیرجانی، فرهنگ، نشر نو، تهران، ۱۳۸۱.
- عتیق نیشابوری، ابوبکر، قصص قرآن مجید، سوره‌آبادی به اهتمام یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

- قبادیانی، ناصر خسرو، سفرنامه‌ی ناصر خسرو، به اهتمام دکتر نادر وزین پور، انتشارات جیبی، تهران، ۱۳۵۴.
- ماحوزی، مهدی، شرح مخزن السرار نظامی
- مبدی، ابوالفضل، کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۵
- محمد غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین، ترجمه‌ی مویدالدین خوارزمی، به اهتمام حسین خدیوچم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱-۱۳۵۸.
- محمد غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین.. دارالمعرفة، لبنان، بیروت، بی تا، بیروت، ۱۴۰۷.
- محیی الدین ابن عربی، شیخ اکبر، شرح فصوص الحکم شرح تاج الدین حسین خوارزمی، به اهتمام نجیب مایل هروی چاپ سوم، انتشارات مولا، ۱۳۷۵.
- نیشابوری. ابواسحق. قصص الانبیاء به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.. تهران، ۱۳۵۹.
- هجویری علی بن عثمان. کشف المحجوب. به اهتمام محمود عابدی. سروش، تهران، ۱۳۸۳.
- هوازن قشیری. ابوالقاسم عبدالکریم. مناحل الشف و مناهل الصفا به تحقیق شرف المصطفی. به اهتمام ابوعاصم نبیل بن هاشم الغمری. دارلبشائر الاسلامیه، بیروت، ۱۴۲۴.